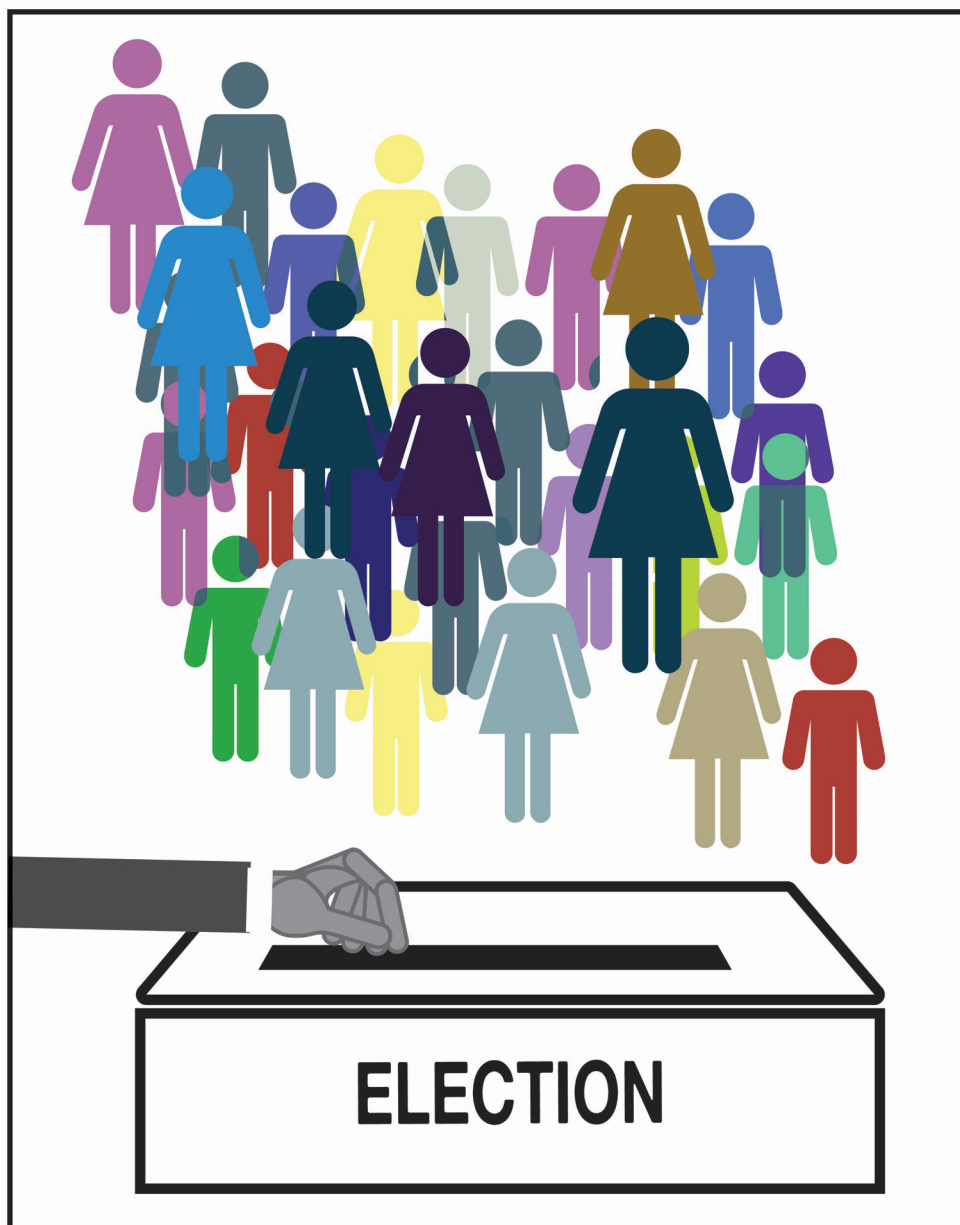




مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

درباره انتخابات ریاست جمهوری ۲. دیدگاه‌های رنج آفرین و دیدگاه‌های گنج آفرین در حوزه اقتصاد (بایدها و نبایدها در مطالبات اقتصادی)



اردیبهشت ۱۴۰۰

شناسنامه گزارش



عنوان:

درباره انتخابات ریاست جمهوری
۲. دیدگاههای رنج آفرین و دیدگاههای گنج آفرین در حوزه اقتصاد (بایدها و نبایدها در مطالبات اقتصادی)

مدیریت پژوهشهای اقتصادی

تهیه کننده: دکتر علی سرزعی

ناظران علمی: دکتر محمد قاسمی، دکتر سید محمد جعفر مرعشی و منیره امیرخانلو

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۴۰۰

واژه‌های کلیدی: انتخابات ریاست جمهوری، مطالبات اقتصادی

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۶	۱- رفاه و رشد اقتصادی
۱۱	۲- تورم
۱۶	۳- نرخ ارز
۱۸	۴- اشتغال
۲۱	۵- فقر و نابرابری
۲۵	۶- تجارت خارجی
۲۸	۷- بازار مالی
۲۹	۷-۱- نظام بانکی
۳۱	۷-۲- بازار بورس
۳۴	۷-۳- صندوق‌های بازنشستگی
۳۷	۸- نقش دولت در اقتصاد
۳۷	۸-۱- عرضه خدمات عمومی
۳۸	۸-۲- نظارت بر بازارها
۳۸	۸-۳- انحصارزدایی
۳۹	۸-۴- تنظیم اثرات بیرونی
۳۹	۸-۵- ایجاد زیرساخت‌ها
۳۹	۸-۶- حمایت‌های رفاهی
۳۹	۸-۷- دولت قوی یا دولت ضعیف
۴۰	۸-۸- شکست دولت در برابر شکست بازار
۴۰	۸-۹- دولت در ایران

مقدمه

به زودی انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود و با توجه به شرایط نامطلوب اقتصادی کشور، انتظار می‌رود مباحث اقتصادی در کانون گفتگوها و مناظرات قرار گیرد. به دلیل پیچیده بودن موضوعات اقتصادی بیم آن می‌رود که دیدگاه‌های غلط اما جذاب و مردم‌پسند بتواند به شکلی عرضه شود که بخشی از شهروندان را به سمت خود متمایل کند و احیاناً بخشی از این دیدگاه‌های غلط در دولت بعد به اجرا درآید و اوضاع اقتصادی را بدتر از آن چیزی بکند که امروز هست. اتاق بازرگانی ایران به عنوان یک تشکل حرفه‌ای و صنفی که منافع کلان اقتصاد و رونق تولید و بهبود کسب و کار را بخشی از مأموریت خود تعریف کرده در نظر دارد در روشنگری آحاد مردم در جهت فهم درست مسائل اقتصادی سهیم باشد و آنها را در تشخیص مواضع درست از مواضع عوامگرایی (پوپولیستی) و به ظاهر جذاب اما در باطن خطرناک یاری کند.

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران تحلیل خود از شرایط اقتصادی و کلیات بسته پیشنهادی خود برای افزایش توان رشدزایی اقتصاد را در گزارش شماره یک خود تحت عنوان "درباره انتخابات ریاست جمهوری؛ پیشنهادهای بخش خصوصی" چند روز قبل منتشر کرده است. با توجه به نزدیکی انتخابات و لزوم مشارکت در آگاه‌سازی جامعه نسبت به شناخت و تمییز راهکاری مفید از راهکارهای مضر، تصمیم گرفته شد گزارشی آماده شود که برای مخاطبان عادی که در حد دیپلم تحصیلات دارند قابل فهم باشد. مقرر شد زبان این گزارش زبانی ساده، صمیمی و بدور از پیرایه‌های ادبی و پیچیدگی‌های فنی و تخصصی باشد تا بتواند برای عموم شهروندان قابل استفاده باشد و ارتباط لازم را با خوانندگانی از این دست برقرار کند.

برای اینکه شانس خوانده شدن بیشتر شود محدودیتی بر حجم مطالب گذاشته شد و قرار شد تا حجم این گزارش در حدی باشد که افراد عادی بتوانند در یک زمان کم آن را مطالعه کنند و آنقدر زیاد نباشد که خواندن آن را به زمانی در آینده موکول کنند. در نتیجه به بسیاری از موضوعات پرداخته نشد و صرفاً موضوعات اساسی در سطح اقتصاد کلان که مورد دغدغه عموم شهروندان است مورد بحث قرار گرفت.

روش کار به این صورت است که سیاستها و دیدگاه‌های نادرست، عوامفریبانه و پوپولیستی با عنوان "دیدگاه‌های رنج‌آفرین" و سیاستها و دیدگاه‌های درست، کارشناسی و مصلحت‌آمیز با عنوان "دیدگاه‌های گنج‌آفرین" معرفی شد و تلاش شد دلایل زیانبخش بودن دیدگاه‌های دسته اول و مفید بودن دیدگاه‌های دسته دوم به اختصار بیان شود. از آقای دکتر علی سرزعیم عضو محترم هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی که درخواست اتاق ایران را برای تهیه این کار در مدتی بسیار فشرده پذیرفتند، سپاسگزاریم.



۱- رفاه و رشد اقتصادی

با تحریم‌های پیاپی در دهه ۹۰ و وجود اشکالات ساختاری نظیر وابستگی به نفت، شیوه تولید رانتي و غيره، اقتصاد ايران با رشدهای منفی روبرو شد. پیامد این وضعیت به شکل کاهش قدرت خرید مردم و افت توان مصرفی آنها ظاهر شد. مردم ايران احساس می‌کنند که رفاه آنها کاهش یافته و وقتی به خرید می‌روند و سپس تبلیغات شبکه‌های خارجی را می‌بینند یا سفرهای خارج می‌روند احساس می‌کنند در رقابت جهانی جایگاه ايران افول کرده است و موقعیت مردم ايران در رتبه‌بندی جهانی رفاه با افت مهمی روبرو شده است. این امر زمینه ناخشنودی از سیاستمداران و عرصه سیاست را به وجود آورده است زیرا تصور می‌شود سیاستمداران هستند که می‌توانند جامعه را به سمت و سوی رشد و بالندگی و یا عقب ماندن و درجا زدن بکشانند.

بخش بزرگی از رفاه مردم از نسبت درآمد و قیمت‌ها مشخص می‌شود. هرچه قیمت‌ها بالاتر باشد رفاه کمتر و هرچه درآمد بیشتر باشد رفاه بیشتر خواهد بود. از آنجا که افزایش درآمد کار دشواری است و نیازمند اصلاح ساختار اقتصادی است، سیاستمداران گزینه راحت‌تر را دنبال کرده‌اند و آن اینکه تلاش کنند تا قیمت‌ها را سرکوب کنند تا رفاه عمومی با افت کمتری روبرو شود. همانطور که خواهیم دید این کار به دلیل وجود و استمرار علل تورم نه تنها در میان مدت شدنی نیست بلکه آثار سوئی بر اقتصاد برجا می‌گذارد. لذا یک مطالبه عمومی درست باید این باشد که به جای کنترل قیمت، نظام حکمرانی باید ساختار اقتصاد را به نحوی اصلاح کند که رشد اقتصادی اتفاق افتد و درآمد مردم بالا رود.

در حال حاضر در مورد بیمار بودن اقتصاد ايران و ضرورت اصلاح ساختار اقتصاد تردیدی وجود ندارد اما مشکلی که وجود دارد این است که دیدگاه‌های گوناگونی در مورد چگونگی اصلاح ساختار اقتصادی وجود دارد و برخی دیدگاه‌های عوام فریبانه خود را در قالب راه‌حل‌های اصلاحی عرضه می‌کنند. برای جامعه‌ای که با رنج ناشی از افت رفاه مواجه است ایده‌های سهل‌الوصول، زودبازده، میانبری بسیار جذاب است اما واقعیت امر آنست که رشد اقتصادی و بهبود وضعیت رفاهی مردم کاری سخت و دیربازده است و نیازمند التزام به اصولی متقن در سیاست‌گذاری و اجراست. به عنوان مثال شهری که نازیباست را نمی‌توان به یکباره به شهری زیبا تبدیل کرد اما می‌توان رویه‌ای در پیش گرفت که نمای شهر به تدریج رو به بهبود رود و کم کم به شهری زیبا تبدیل شود. این امر نیازمند آنست که شهرداری رویه‌های درستی را در مورد نمای ساختمانها تصویب کند و بر اجرای آنها تاکید نماید.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد رشد اقتصادی

برخی از سیاسیون عنوان می‌کنند که مشکل کشور مشکل مدیریت است و کافی است تا مدیران قوی بر سر کار بیایند تا وضعیت بهبود یابد. این حرف اگرچه تا حدی درست است اما همه حقیقت نیست و گاه از آن منظوره‌های نادرستی در نظر است. بگذارید با یک مثال موضوع مطرح شود. فرض کنید که یک خودرو هست که پیوسته تصادف می‌کند. مشکل این خودرو تنها راننده آن نیست ای بسا تجهیزات آن مانند ترمز و پدال گاز یا چراغ‌های دید در شب و یا حتی موتور آن درست کار نمی‌کند که این خودرو جابجا در شب و در اتوبان و جاده تصادف می‌کند. شاید حتی جاده‌ها ایمن نیستند که تصادفات زیاد است و این خودرو نیز مثل بقیه دچار تصادفات زیاد شده است. از اینرو هر کس دیگر نیز سوار این خودرو شود بعید است نتیجه بهتر شود. معنای این سخن این است که اگر افراد دیگری که هنر مدیریت بهتری دارند باز هم در

ساختار تخصیص منابع موجود با سنتهای غلط تحکیم‌شده در آن بنشیند وضعیت بهبود نخواهد یافت. به نظر می‌رسد مسئله رشد اقتصادی در ایران بیش از آنکه به هنر مدیریت مربوط باشد به دانش اقتصاد مربوط است!

البته تردیدی نیست که اقتصاد ایران توان بهبود دارد و پتانسیلهای بالقوه‌ای دارد که می‌تواند بالفعل شود اما این امر منوط به اصلاح و تغییر رویه‌های تصمیم‌گیری و تغییر در ساختار تصمیم‌گیری است. در دانش مدیریت بین مدیر سازمان و رهبر سازمان فرق گذاشته می‌شود و یکی از ساده‌ترین فرقها این است که مدیر یک سازمان در چارچوب رویه‌ها و ساختارهای موجود عمل می‌کند اما رهبر یک سازمان رویه‌ها و ساختارهای نامناسب را به رویه‌ها و ساختارهای مناسب تبدیل می‌کند و چارچوب فعالیت موجود را به یک چارچوب فعالیت بهتر تغییر می‌دهد. در وضعیت موجود بیش از آنکه به مدیران اقتصادی نیاز داشته باشیم به رهبران اقتصادی نیاز داریم که قاعده بازی اقتصاد در اقتصاد ایران را تغییر دهند. به عبارت دیگر مدیران در سنت از قبل موجود عمل می‌کنند اما رهبران سنتهای قدیم را بر هم زده و سنتهای جدیدی ایجاد می‌کنند. اقتصاد ایران به رهبران اقتصادی نیاز دارد که معرف تغییراتی در ساختار تخصیص منابع در سطح اقتصاد باشد. به عنوان مثال به شرحی که خواهیم دید سنت بانک مرکزی ایران به کنترل دستوری نرخ بهره و استفاده از قدرت خود برای کنترل بانکها جهت تاثیرگذاری بر نرخ بهره معتاد است اما اقتصاد ایران نیازمند بانک مرکزی جدیدی است که نرخ بهره را با عملیات بازار باز در بازار بدهی کنترل کند و به جای کنترلهای مستقیم اما معمولاً ناکارآمد شیوه‌های تاثیرگذاری غیرمستقیم اما کارآمد را به کار گیرد.

ممکن است این دیدگاه مطرح شود که وقتی اوضاع بهبود می‌یابد تا مسئول یا مسئولان کشور تلاش بیشتری برای بهبود وضعیت موجود کنند و اگر نابسامانی در جریان امور هست در عدم تلاش مسئولان موجود ریشه دارد. این دیدگاه نیز دیدگاه درستی نیست زیرا هنر مدیریت را انجام کار توسط دیگران تعریف کرده‌اند. اقتصاد بزرگی مثل ایران با تلاش بیشتر و صرف وقت افزون‌تر یک یا ده یا صد یا هزار مدیر دولتی متحول نمی‌شود. اقتصاد ایران وقتی بهبود می‌یابد که عملکرد هشتاد میلیون نفر بهبود یابد. اگر دستکم بازده بیست میلیون شاغل اقتصاد ایران تغییر کند اقتصاد ایران رشد خواهد کرد. بنابراین مسئله رشد و توسعه اقتصاد ایران آنست که سیاست‌گذار چه باید کند تا دیگران بتوانند بهبود بهره‌وری را تجربه کنند! قطعاً یکی از مهمترین مسائل اقتصاد ایران فقدان یک رهبر ارکستر است که هماهنگی خوبی میان نوازندگان برقرار کند اما مسئله فقط این نیست. رهبر ارکستری نیاز است که زمینه رشد و بهبود نوازندگی تک تک نوازندگان را فراهم سازد. با مجموع نوازندگان مبتدی نمی‌توان نمایشی خیره‌کننده داشت حتی اگر بهترین رهبر ارکستر وجود داشته باشد! وجود جمعی از نوازندگان چیره‌دست شرط لازم برای نمایش یک اجرای خوب است اما کافی نیست. شرط کافی برای تحقق آن اجرای زیبا وجود یک رهبر ارکستر ماهر است که هماهنگی میان اجزا برقرار کند. مردم ایران در گذشته مدیران زیادی را تجربه کرد که ساعات زیادی را صرف کار می‌کردند و پیوسته دیر هنگام به خانه می‌رفتند و کم می‌خوابیدند اما با همه اینها توسعه اقتصادی ایران محقق نشد! ما به دنبال سیاستمدارانی هستیم که موجب شوند همه مردم جامعه دست هم را بگیرند و با هم شروع به دویدن کنند. توسعه مرهون تلاش جمعی است نه تلاش فردی اما تحقق این تلاش جمعی به وجود سیاستمداران و سیاستگذاران شایسته متوقف است.

احتمالاً در انتخابات پیش‌رو دو دیدگاه متعارض مطرح شود. یک دیدگاه معتقد است که برای توسعه باید نگاه به توانمندیهای درون داشت و با اتکا به توانمندیهای داخلی می‌توان وضعیت موجود را بهبود قابل‌توجهی داد. دیدگاه رقیبی

نیز وجود دارد که معتقد است تنها با بهبود روابط خارجی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی می‌توان گره توسعه‌نیافتگی را باز کرد. واقعیت امر آنست که هر دو دیدگاه نکات حق و درستی دارند اما همه حقیقت را در بر ندارند و در نتیجه کاملاً درست نیستند.

اینکه شرایط بیرونی اقتصاد در روابط خارجی باید کم تنش باشد تا اقتصاد بتواند رشد خوبی داشته باشد حرف درست و کلیدی است. اصولاً در محیط پرتنش چه در سیاست داخل و چه در سیاست خارج نمی‌توان انتظار رشد و توسعه داشت! رشد و توسعه در یک بستر امن و آرام شکل می‌گیرد. اما باید به خاطر داشت که این بهبود روابط خارجی شرط لازم برای توسعه است اما شرط کافی نیست. کافی است توجه داشته باشیم که در خاورمیانه دو کشور اردن و مصر بهترین روابط را با آمریکا و حتی اسرائیل داشته و دارند ولی کماکان اقتصادهایی توسعه‌نیافته هستند. بهبود روابط خارجی و حذف تنشها تنها زمینه را برای اقدامات مهم دیگر فراهم می‌کند اما خود به تنهایی کافی نیستند.

با همین منطق باید گفت که سرمایه‌گذاری خارجی برای اقتصاد ایران بسیار ضروری است اما نباید تصور کرد که سرمایه‌گذاری خارجی به تنهایی مسئله رشد پایین اقتصادی ایران را کم خواهد کرد. سرمایه‌گذاری خارجی در کنار سرمایه‌گذاری داخلی اگر به مقدار قابل توجه باشد خواهد توانست نیاز کشور به سرمایه‌گذاری برای تحقق رشد اقتصادی بالا را برآورده کند. اقتصاد ایران اقتصاد بزرگی است که سرمایه‌گذاری خارجی هیچ کشوری به تنهایی یا سرمایه‌گذاری خارجی چندین کشور رویهم نمی‌تواند نیاز ایران به سرمایه‌گذاری را برآورده کند. در گزارش مکنزی موسوم به «اقتصاد ایران یک فرصت هزار میلیارد دلاری» نیز آورده شده بود که اگر سرمایه‌گذاری داخلی به اندازه ۲۰۰۰ میلیارد دلار باشد و سرمایه‌گذاری خارجی به اندازه ۱۰۰۰ میلیارد دلار، اقتصاد ایران می‌تواند ظرفیت تولید خود را از حدود ۳۳۰ میلیارد دلار به ۱۰۰۰ میلیارد دلار ارتقا دهد.

از سوی دیگر تفکری که نگاه صرف به داخل را برای توسعه کافی می‌داند دیدگاهی است که در شعار جذاب است اما در عمل شکست می‌خورد. درونگرایی اقتصادی و دنبال کردن تفکر خودکفایی اقتصاد یک کشور را زمین‌گیر کرده و آن را از کاروان رشد اقتصاد جهانی باز می‌دارد. مثال اعلاي این تفکر در کره شمالی و تا حدود کمتری در چین و هند قبل از انجام اصلاحات اقتصادی در دهه ۷۰ و ۹۰ میلادی است. این کشورها همه رویکرد درونگرایی را دنبال کردند اما در عمل چیزی که حاصل شد رشدهای پایین و فقر فراگیر بود. به شرحی که خواهد آمد تنها با پیوستگی در کاروان اقتصاد جهانی است که می‌توان از مزایای آن در ارتقای تکنولوژی و بهبود بهره‌وری و بازدهی برخوردار شد. از اقتصاد بسته جز هدر رفتن منابع، غرورهای کاذب و توهم‌های توسعه چیزی بیرون نمی‌آید. همانگونه که افراد منزوی که در توهم دانایی خود غرق می‌شوند نهایتاً افسرده می‌شوند اقتصادهای بسته نیز نهایتاً درجا زده و یا در مسیر انحطاط قرار می‌گیرند و از کشورهای رقیب جا می‌مانند.

دیدگاه دیگری که در جامعه ایران رواج دارد و احتمالاً در انتخابات بروز خواهد یافت دیدگاهی است که معتقد است مشکل اصلی توسعه‌نیافتگی ایران فساد در میان مدیران کشور است. بر اساس این دیدگاه اگر در حاکمیت مدیران پاک‌دست حضور داشته باشند اقتصاد ایران به سرعت به توسعه خواهد رسید و رفاه مردم تضمین خواهد شد.

این دیدگاه نیز اگرچه نکته حقی دارد اما همه حقیقت نیست و حتی بخش بزرگی از حقیقت را نیز در بر ندارد. نکته درست این تفکر آنست که فساد برای رشد و توسعه اقتصادی مضر است. این موضوع در پژوهشهای مختلف به تایید رسیده است

و معمولاً یکی از موانع حرکت به سمت توسعه فساد قلمداد می‌شود. اشکال این تفکر آنست که فساد نه تنها علت بلکه علت‌العلل و ریشه همه مشکل می‌داند در حالیکه شاید فساد معلول توسعه‌نیافتگی باشد! امروزه تقریباً همه کشورهای توسعه‌نیافته با مشکل فساد دست به گریبان هستند و تنها کشورهایی که به توسعه رسیده‌اند نظیر کشورهای اسکاندیناوی توانسته‌اند مشکل فساد را حل کنند. توصیه‌ای که از این تفکر حاصل می‌شود این است که باید افراد پاک‌دست را بر سر کار آورد تا مسئله حل توسعه‌نیافتگی خود به خود حل شود. نتیجه حاصل از این تفکر این است که سازوکار گزینشها باید دوباره تشدید شود تا حتی‌الامکان راه را بر نفوذ مدیران فاسد ببندند.

مشکل این تفکر این است که از تجربه گذشته درس نمی‌گیرد زیرا همه مدیران فاسد فرآیندهای گزینش را طی کرده بودند. در گذشته سازوکارهای گزینش بسیار سخت گیرانه‌تر بود اما محصول امروز نتیجه اقدامات گذشته است. لذا مشکل توسعه‌نیافتگی و کم‌رشدی اقتصاد با گزینش بیشتر حل نمی‌شود! علاوه بر آن نادیده گرفتن اشکالات ساختاری اقتصاد ایران و تبدیل مسئله به یک موضوع فردی در رده مدیران و مسئولان نقطه ضعف دیگری برای این نگاه است. حتماً فسادستیزی و پاک‌دست بودن مدیران شرط لازم برای اداره موفق کشور است اما قطعاً شرط کافی نیست. داشتن دانش و تجربه کافی از شیوه‌های مختلف حکمرانی و نوآوری‌هایی که کشورهای مختلف از آن بهره‌مند شده‌اند علاوه بر پاک‌دست بودن برای موفق عمل کردن هر مدیر ضروری است. در دهه اول انقلاب مشابه همین تفکر می‌گفت که داشتن تعهد برای گرفتن مسئولیت کافی است و اگر تخصص نیز همراه با تعهد وجود داشته باشد بهتر است! اینک که چند دهه گذشته است و اقتصاد ایران در این چند دهه با معضل مزمن رشد پایین روبرو شده مشخص گردیده است که تعهد اصلاً و ابداً کافی نیست.

دیدگاه‌های گنج‌آفرین در مورد رشد و رفاه

بهبود وضعیت رفاهی مردم منوط به رونق تولید و رشد اقتصادی است اما شرط لازم برای رشد اقتصاد ایران و حرکت در مسیر توسعه، افزایش سرمایه‌گذاری است. اگر در کشور سرمایه‌گذاری انجام نشود یا مقدار سرمایه‌گذاری کم باشد کفاف جبران استهلاک سرمایه‌های موجود را نخواهد کرد و به تدریج زیرساختهای کشور و بنگاههای اقتصادی موجود دچار فرسایش می‌شوند. به عنوان مثال اتوبانها به تدریج دچار استهلاک می‌شوند و نیاز به مرمت پیدا می‌کنند. حال اگر برای مرمت مستمر و دائمی یک اتوبان هزینه نشود، آن اتوبان بعد از چند سال دچار چاله‌چوله‌های زیادی می‌شود و جذابیت رانندگی در آن را از دست خواهد داد و حتی به خودروهایی که در آن تردد می‌کنند آسیب خواهد زد. روشن است که با فرسایش زیرساختهای موجود امکان رشد اقتصادی با همین نرخ موجود نیز وجود نخواهد داشت چه رسد به نرخ رشدی بالاتر!

رشد سرمایه‌گذاری در کشور نیازمند وجود محیط کسب‌وکار مناسب است. یکی از اجزای مهم محیط کسب و کار مناسب، وجود ثبات در عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی از یک سو و ثبات در سیاستگذاری‌ها از سوی دیگر است. اگر در سیاست خارجی تنش شدید وجود داشته باشد و افق اقتصاد مبهم باشد سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد. اگر در سیاست داخلی تنش شدید وجود داشته باشد و مدیران دائماً دستگیر یا برکنار شوند ثبات تصمیم‌گیری از دست می‌رود و بازهم سرمایه‌گذاران چشم‌انداز با ثباتی برای سرمایه‌گذاری نمی‌بینند. اگر به هر بهانه سیاستها و آئین‌نامه‌ها پی‌درپی دستخوش تغییر شود، سرمایه‌گذار نمی‌تواند روی آینده برنامه‌ریزی و حساب کند و رغبتی برای سرمایه‌گذاری نخواهد داشت.

دیگر جزء مهم برای محیط کسب و کار مناسب، جدایی نسبی عرصه اقتصاد از عرصه سیاست است. روشن است که تفکیک کامل عرصه اقتصاد از سیاست ممکن نیست اما نزدیکی نسبی عرصه سیاست به عرصه اقتصاد آسیب‌زا است. هرچه بنگاه‌های اقتصادی سیاست‌زده باشند و مورد دست‌اندازی سیاستمداران و اصحاب قدرت قرار گیرد، جذابیت سرمایه‌گذاری توسط بخش خصوصی داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی کم می‌شود. کارآفرینان باید اطمینان داشته باشند که اگر سرمایه خود را به خطر انداختند و عرصه جذابی را در اقتصاد کشف کردند و به سود رسیدند، کسب و کارشان به بهانه‌های مختلف مورد طمع سیاستمداران قرار نمی‌گیرد.

جزء سوم از محیط کسب و کار مناسب، امنیت سرمایه‌گذاری و حمایت از حقوق مالکیت است. در ساده‌ترین شکل امنیت سرمایه‌گذاری به معنی مصونیت از مصادره به بهانه‌های سیاسی است. اینک سالها از انقلاب گذشته و قضیه مصادره‌های سیاسی تا حدود زیادی کمرنگ شده اما شکل‌های ظریف‌تر و غیرمستقیم‌تری به خود گرفته است. اینکه شرکتی خصوصی شود و در فرآیند خصوصی‌سازی آن تخلفی نباشد و در عملکرد هم موفق باشد اما باز فشار جهت برگرداندن آن اعمال شود، نافی امنیت سرمایه‌گذاری است.^۱ اینکه تولیدکننده نتواند محصول خود را به قیمت موردنظر خود بفروشد و مجبور شود به قیمتی بفروشد که زیان کند یا سود کمی به دست آورد نقض حقوق مالکیت است. همچنین اینکه به بهانه‌های تنظیم بازار، صادرات محصول به ناگه متوقف شود و یا صادرکننده مجبور شود ارزش خود را به قیمتی زیر قیمت بازار عرضه کند نقض دیگری برای حقوق مالکیت به شمار می‌آید. جلوگیری از کپی کردن متقلبانه انتظار دیگری است که فعالان اقتصادی از حاکمیت دارند زیرا این رفتارها نقض حقوق مالکیت فکری محسوب می‌شود.

رونق تولید مستلزم امور دیگری غیر از رشد سرمایه‌گذاری نیز هست. یکی از آنها کاهش مجوزهای غیرضرور و بازشدن بازارها به روی متقاضیان و رفع انحصارات است. اساساً فرض باید بر این باشد که ورود افراد به عرصه‌های مختلف کسب و کار آزاد باشد تا رقابت در بازارها شکل گیرد و این رقابت، رفاه مصرف‌کننده را حداکثر کند. این اصل باید در تمام بازارها حاکم باشد مگر مواردی که به دلایل خاص از این قاعده مستثنی شوند (مثل عرصه بانک). در کشور ما به بهانه‌های مختلف موانع ورود گذاشته شده و مجوزهای گوناگونی بر سر راه شروع فعالیت قرار داده شده است. کاهش این موانع از الزامات رونق فعالیت اقتصادی در کشور است.

وضعیت مطلوب آنست که فعالیتهای کارآفرینانه و معطوف به تولید به صرفه‌تر و پربازده‌تر از دیگر اشکال فعالیت اعم از رانت‌جویی و سوداگری شود. اگر بر فعالیتهای رسمی و قانونی تولیدی مالیات سنگین وضع شود اما سود ناشی از سوداگری معاف از مالیات بماند، افراد تولید را ترجیح نخواهند داد و به تدریج سرمایه و تلاش افراد معطوف به اموری غیر از تولید خواهد شد. برای حذف فساد و رانت‌جویی از اقتصاد ضروری است تا نظامهای چند قیمتی، موقعیتهای تعارض منافع، عدم شفافیت منابع و مصارف دستگاههای دولتی و عمومی اصلاح شود و با حمایت از افشاکنندگان فساد و آزادی رسانه و نظام قضائی مستقل و کارآمد با فاسدان مقابله شود.

^۱ این در حالی است که وضعیت نامناسب انبوه شرکتهایی دولتی ماندند و یا به نهادهای عمومی غیردولتی واگذار شدند مورد توجه و حساسیت قرار نمی‌گیرد.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرين)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرين)
• خودکفایی و درون‌گرایی افراطی • افراط و تفریط در نگاه به سرمایه‌گذاری خارجی • تاکید بر تلاش مدیران به جای اصلاح ساختارها و رویه‌ها • تاکید بر گزینش‌های شدیدتر مدیران و مقابله‌های نمایشی با فساد	• ثبات سیاسی • ثبات سیاستی • سیاست‌زدایی نسبی از اقتصاد • کاهش مجوزها و تسهیل فعالیت اقتصادی • امنیت سرمایه‌گذاری • مبارزه با فساد، شفافیت و کارایی نظام قضائی

۲- تورم

این رزوها که قیمتها دائما بالا می‌رود اما درآمد مردم بالا نمی‌رود آدمها پیوسته احساس می‌کنند که دارند فقیر و فقیرتر می‌شوند یا دستکم قدرت خریدشان آب می‌رود. مردم احساس می‌کنند که افزایش درآمد کارسختی است و بعید است دولت بتواند به این زودیه‌ها کاری کند تا درآمد مردم بالا برود. اما آیا نمی‌شود کاری کرد که قیمتها بالا نرود؟ احتمالا مردم شنیده‌اند که تقریبا همه کشورهای دنیا به جز ۵ یا ۶ کشور توانسته‌اند تورم را مهار کنند. سوالی که مردم می‌پرسند این است که چرا کشورهایی که از دید ما به لحاظ اقتصادی ممتاز و برتر نیستند و احيانا فقیر حساب می‌شوند توانسته‌اند از شر تورم رها شوند اما ما نتوانسته‌ایم؟ آخر ما چه گناهی کرده‌ایم که تورم گریبان ما را رها نمی‌کند و مزمن‌ترین تورم دنیا را داریم؟

راه‌حل‌های رنج‌آفرين

احتمالا نامزدهای انتخابات و سیاستمداران شامه تیزی دارند و می‌بینند مردم از چه چیز ناراحت هستند و همان دغدغه را مورد توجه قرار می‌دهند تا به مردم بگویند که ای مردم ما درد شما را می‌فهمیم. ما با شما همدردیم و برای درد شما راه حل داریم. وقتی سوال می‌شود که راه‌حل شما چیست می‌گویند ما نخواهیم گذاشت که قیمتها بالا برود. اگر باز سوال شود که چگونه نخواهید گذاشت که قیمتها بالا برود احتمالا خواهند گفت که مشکل بی‌عرضگی دولت است. دولت کشور و بازار را به حال خود رها کرده است و حس یله‌بودن و بی‌صاحبی مجالی برای سودجویی و گران‌فروشی به وجود آورده است. اگر مردم احساس دولت داشتن چنین وضعی پیش نمی‌آید یعنی اگر مردم احساس کنند که کسی مثل رضاشاه با اقتدار هست که اگر ناوایی نان را گران فروخت در مقابل چشم همگان درون تنور بیندازد آن وقت همه حساب کار دستشان می‌آید.

وقتی با خود فکر می‌کنیم احساس می‌کنیم که این حرفها آشناست. از بعد از انقلاب هر دولتی که بر سر کار آمده همین حرفها بوده است. هر نوبت خبرنگاران و فیلمبرداران صداوسیما به همراه گشتهای تعزیرات به راه افتاده‌اند در مغازه‌هایی را پلمب کرده‌اند و نمایش اقتدار به راه انداخته‌اند اما این کارها به رغم سروصدای زیاد اثر واقعی نداشته و تورم راه خود را پیموده است. شاید کنجکاو باشید که چرا اثر نداشته است؟ بخشی از جواب به این بر می‌گردد که حکومت با یک میل طبیعی مبارزه کرده است و هرگاه حکومتها با یک میل طبیعی مبارزه کرده‌اند شکست خورده‌اند. همیشه دوربینهای صداوسیما همراه نیست. خیلی وقتهای گشتهای تعزیرات و نظارت بر قیمت‌گذاری با دریافت پول روی میزی یا زیر میزی آرام و بی سروصدا گذر کرده‌اند.

آیا این به آن معنی است که باید در گزینش سازمان تعزیرات حکومتی سخت‌گیری کنیم؟ فکر نمی‌کنیم سخت‌گیری بیشتر در گزینش این سازمان جواب دهد. وقتی هر ناظری می‌بیند پدیده‌ای در تمام اقتصاد رواج دارد انگیزه‌ای برای مقابله نخواهد داشت کما اینکه ماموران نیروی انتظامی نیز وقتی می‌بینند کثیری از بانوان استانداردهای حجاب را رعایت نمی‌کنند انگیزه برای مقابله نخواهند داشت و فایده‌ای برای آن قائل نخواهند بود. قدرت حکومت برای مقابله با اقلیتهای متخلف از یک قانون کارایی دارد اما اگر اقلیت خیلی بزرگ باشد یا اکثریت شود این قدرت کارآمد نخواهد بود.

جامعه ما به شکلهای مختلف این وضعیت را تجربه کرده است. مثلاً در برخی سالها که فشار روی خرده‌فروشان زیاد بود آنها نرخهای رسمی را روی دیوار مغازه نصب می‌کردند اما در عمل کار خودشان را می‌کردند. مثلاً در میوه‌فروشیها دیده می‌شد که میوه‌های سالم و گندیده چنان با هم قاطی شده بود که قیمت معادل قیمت رسمی شود و خریدار نیز حق نداشت که آنها را جدا کند. اگر میوه خوب طلب می‌کرد از زیر یا از پستو میوه با کیفیت به قیمت واقعی بازار خریداری می‌کرد.

شاید نامزدهای انتخابات بگویند که دستکم باید اجناس مرتبط با دولت که از مجاری رسمی توزیع می‌شود کنترل شود. مثلاً سالهای سال دارو توسط شرکتهای دولتی عرضه می‌شد و فروش آن توسط برخی داروخانه‌های دولتی انجام می‌گرفت. دولت اصرار داشت که قیمت دارو پایین بماند. در عمل آنچه دیده می‌شد این بود که آن اقلام دارویی در داروخانه ها یافت نمی‌شد اما در ناصرخسروی تهران به قیمت بالا فروخته می‌شد. یعنی بازار سیاهی شکل می‌گرفت که داروهای دولتی از آنجا سر در می‌آورد. هر بار که نهادهای امنیتی تلاش می‌کردند بساط این داروفروشان غیررسمی در ناصرخسرو را جمع کنند بازهم بعد از پایان نمایش اقتدار، سروکله داروفروشان ناصرخسرو پیدا می‌شد. نکته جالب اینجاست که هر وقت دولت از تلاش برای کنترل قیمت دارو و مقابله با ناصرخسرو دست بر می‌داشت و می‌گذاشت قیمت دارو در داروخانه ها بالا رود، در همه داروخانه‌ها یافت می‌شد!

آیا شما هم مانند بسیاری از سیاستمداران فکر می‌کنید که مشکل به باعرضگی یا بی‌عرضگی دولت مربوط است؟ دیدگاه‌های رنج‌آفرین معتقدند که قدرت بشر در دستان دولت نامحدود است و اگر اراده‌ای باشد می‌تواند هر کاری بکند اما دیدگاه‌های گنج‌آفرین می‌گویند که شما نمی‌توانید با قوانین طبیعی و بشری مقابله کنید بلکه باید آن را در خدمت منافع جامعه قرار دهید! اگر قیمت کالایی مثل دارو در بازار آزاد (یا بازار سیاه) بالاست هرچقدر که دولت تلاش کند تا آن را در فروشگاه‌های وابسته به دولت ارزان بفروشد نهایتاً آن کالا راه خود را در بازار آزاد باز خواهد کرد. هرقدر هم که نظارت و کنترل صورت گیرد این شکاف قیمت بین قیمت رسمی و قیمت آزاد افراد را به این سمت سوق خواهد داد تا از این رانت برخوردار شوند.

در گذشته نیروهای امنیتی می‌گفتند که با قراردادن افراد وارسته می‌توان در برابر این میل طبیعی ایستاد اما در عمل این راهکار موثر نیفتاد. وقتی رانت ایجاد شود بالاخره کسی آن را تصاحب خواهد کرد و از قضا افراد وارسته را نیز چنان وسوسه می‌کند که خراب شوند. بالاخره اگر پول زیادی روی زمین گذاشته شود، طبیعی است که کسی آن را بردارد! اگر خلاف آن رخ دهد غیرطبیعی خواهد بود.

امروزه نیز مهندسانی از راه رسیده‌اند که می‌گویند اگر ما همه چیز را کامپیوتری کنیم رصد و پایش آنها آسان خواهد شد و می‌توان با ابزارهای فناورانه جلوی این میل طبیعی را بگیریم! انصافاً پیشنهادشان وسوسه‌انگیز است. دیرزمانی است

کسانی گفته‌اند اگر تمام انبارهای کشور به سامانه‌های رایانه‌ای وصل شوند و تمام کالا کد رهگیری داشته باشند می‌توان جلوی تورم را گرفت! البته کسی منکر فایده رهگیری کالا نیست اما این کار نمی‌تواند مشکل تورم را حل کند بلکه به کار دیگری می‌آید.

تفکرات رنج‌آفرین به هر راهی متوسل می‌شوند به جز پذیرش این واقعیت که نمی‌توان قیمت را سرکوب کرد و باید شکاف بین قیمت رسمی و قیمت بازار را حذف کرد. به عنوان مثال فرض کنید که داروخانه‌ها همگی رصد کردند که چه کسی چه داروهایی می‌گیرد. شکاف قیمت افرادی را وسوسه می‌کند تا پزشکانش را شریک کنند تا آنها به افرادی که آنها معرفی می‌کنند آن داروهای کمیاب را تجویز کنند!

ممکن است نامزدهای انتخابات بگویند که راهکار اصلی، مقابله با خرده‌فروشان نیست بلکه مقابله با افزایش قیمت در کارخانه است زیرا باید از سرچشمه مساله را کنترل کرد. باید منصفانه گفت اگر نتیجه این دیدگاه در خرده‌فروشی تاسف بار بود در سطح تولید فاجعه‌آفرین است. نهادهای نظارت بر قیمت به سراغ شرکت‌های تولیدی می‌روند و به آنها می‌گویند که نباید قیمت خود را افزایش دهید. مدیران کارخانجات اگر دولتی باشند از یک حدی بیشتر دلسوزی نمی‌کنند و با خود می‌گویند وقتی دولت می‌خواهد به مال خود زیان بزند من چرا با ایستادگی خود را خراب کنم؟ به عنوان مثال سالهای سال به شرکت قطارهای رجا اجازه افزایش قیمت بلیت قطار ندادند در حالیکه هزینه‌های آن افزایش یافت. نتیجه این وضعیت آن شد که سالهای پیاپی زیان داد و زیانها رویهم انباشت شد!

اگر کارخانجات خصوصی باشند سعی می‌کنند با رشوه مانع از زیان دهی شوند. اگر رشوه نیز کارگر نیفتد کارخانه ترجیح خواهد داد تا تولید را متوقف کند به جای اینکه زیان بسازد. به شرحی که گفته خواهد شد این امر دقیقاً مشکل تورم را تشدید می‌کند یعنی وقتی جنسی به دلیل توقف تولید کمتر شود رشد قیمت بیشتری می‌یابد. چند سال طول کشید تا دولت فهمید که نباید روی شرکت‌های خصوصی آنقدر فشار بیاورد که زیان کند. به همین دلیل تصمیم گرفتند که رشد قیمت را محدود کنند تا شرکتها به زیان نرسند و سود ناچیزی داشته باشند. شاید با خود فکر کنید این که خوب است. بالاخره هم دولت اقتدار خود را اعمال می‌کند هم زیان به بخش خصوصی وارد نمی‌کند. فکر می‌کنید اشکال این طرح چیست؟ لحظه‌ای چشمان خود را ببندید و با خود فکر کنید.

اشکال اول این است که اگر تولیدکنندگان سود کمتری ببرند منابع لازم برای ایجاد خطوط تولید جدید و گسترش تولید نخواهند داشت و کمپایی آن کالا ادامه خواهد داشت. اشکال دوم این است که وقتی میزان سود در یک صنعت کم باشد افراد بیرونی رغبتی برای سرمایه‌گذاری در آن صنعت نخواهند داشت. به تدریج نیز با استهلاک سرمایه‌گذاریهای موجود در آن صنعت، تولیدات کارخانجات موجود نیز کاهش خواهد یافت! یعنی اگر هدف سیاستگذار این است که در بلندمدت تولید افزایش یابد در عمل کار معکوس خواهد شد.

خلاقیت دیدگاه‌های رنج‌آفرینی در راهکارهای گمراه‌کننده را دستکم نگیرید و گمان نکنید که کار در همین‌جا متوقف می‌شود! به هیچ وجه! متولیان دیدگاه‌های نکبت‌آفرین با استقامت تحسین‌برانگیزی سالهای سال فعال بودند و طرح بدیع دیگری خلق کرده‌اند. یکی از راهکارهای آنها این بوده که به بنگاه‌ها گفته‌اند که قیمت پایین روی محصول بگذارید و زیان بکنید اما دولت موظف می‌شود زیان شما را جبران کند و برای آنها طلب از دولت در نظر گرفته‌اند. در عمل این



طلبها داده نشده است و کم‌کم بنگاه‌ها به این صرافت افتاده‌اند که آنها از بانکهای دولتی وام بگیرند ولی طلبشان را ندهند تا این به آن در شود!

گاه بنگاه‌ها زیرک‌تر بوده‌اند و زیربار طلب از دولت نرفته‌اند و به جای آن با این پیشنهاد روبرو شده‌اند که در قبال کنترل قیمت، نهاده‌های تولید ارزان دریافت کنند یعنی برق ارزان، آب ارزان، گاز ارزان، ارز ارزان، وام ارزان و تا به این ترتیب سود آنها تهدید نشود. این راه‌حل در نگاه اول منطقی به نظر می‌رسد اگرچه برای بنگاه‌های متعارف قابل قبول می‌نماید برای بنگاه‌های تولیدکننده برق، آب، گاز و عرضه کننده وام (بانک) مصیبت‌زا است زیرا آنها را به زیان می‌کشانند؛ یعنی قیمت محصولات تولیدی آنها را به شدت سرکوب می‌کند و آنها را به زیان می‌کشانند.

مشکل دیگر این روش این است که نهاده‌های ارزان از بودجه دولت تامین می‌شود که در واقع منابع عمومی هستند. هرگاه دولت این منابع عمومی را در این امور صرف کند، منابع کمتری برای هزینه کردن در امور دیگر خواهد داشت و خدمت کمتری در عرصه‌های دیگر نصیب جامعه می‌شود. به این معنا هزینه چنین سیاستی باز هم از جیب جامعه پرداخت می‌شود.

مشکل بزرگتر این است که این راه‌حل در کوتاه‌مدت جواب می‌دهد ولی قابل تداوم نیست به عنوان مثال دولت در ابتدا نهاده‌های مرغدارها را با نرخ ارز ارزان تامین می‌کند با این امید که قیمت مرغ کنترل شود اما تورم کماکان راه خود را می‌رود و مرغدارها احساس می‌کنند که دیگر قادر نیستند قیمت مرغ را حفظ کنند. لذا تعارض با دولت شروع می‌شود. دولت نمی‌تواند ارز را ارزانتر به آنها بدهد و اصولاً منابعی ندارد که صرف چنین حمایت‌هایی کند و از سوی دیگر مرغداران برای حفظ کسب و کار خود متقاضی افزایش قیمت می‌شوند و وقتی دولت با استفاده از اهرم‌های قدرت مانع این کار می‌شود مرغداران با عدم عرضه محصول خود به بازار، در بازار کمبود ایجاد می‌کنند و دولت را مجبور می‌کنند تا افزایش قیمت مرغ را بپذیرد. نکته تلخ مسئله این است که هم اختلال جدی در فعالیت تولیدی ایجاد می‌شود و از سوی دیگر دولت هزینه سنگینی از بیت المال برای کاری می‌کند که نهایتاً پایدار نیست و در آن شکست می‌خورد! آیا به نظر شما چنین رویه‌ای منطقی است؟

راه‌حل‌های گنج‌آفرین

تورم وقتی رخ می‌دهد که تقریباً همه قیمت‌ها شروع به بالا رفتن می‌کند. از این‌رو تورم با افزایش قیمت یک کالای خاص که به دلایل مختلف در بازارهای مختلف رخ می‌دهد متفاوت است. وقتی مسئله ای تا این حد فراگیر است دیگر نمی‌توان در سطح خرد با آن مقابله کرد. امروزه روشن شده است که تورم وقتی رخ می‌دهد که رشد پول سریعتر از رشد تولید کالاها و خدمات در اقتصاد است. برای فهم ساده به این مثال توجه کنید. در اقتصاد دوازده واحد پول و سه سیب وجود دارد. قیمت هر سیب چهار تومان خواهد بود. حال اگر پول به بیست واحد برسد اما تعداد سیب به چهار واحد، قیمت هر سیب پنج تومان خواهد شد. در این مثال، رشد پول ۶۶ درصد و رشد کالا ۲۵ درصد بوده است و به همین دلیل قیمت آن افزایش یافته است. عین همین حرف را نیز می‌توان در مورد کل اقتصاد زد. اگر رشد پول سریعتر از رشد کالا باشد، پول به دنبال کالا خواهد چرخید و به عبارتی قیمت همه کالاها افزایش خواهد یافت.



پس اگر می‌خواهیم تورم نداشته باشیم نباید رشد پول شدید داشته باشیم. ممکن است سوال شود پس چرا تا کنون رشد پول زیاد بوده است؟ پاسخ آن این است که وقتی دولت کسری بودجه می‌آورد از بانک مرکزی می‌خواهد پول چاپ کند تا آن پولها را به کارمندان و پیمانکاران طرف قرارداد دولت بدهد. کارمندان و پیمانکاران پول را به خانه می‌برند تا خرج کنند. فروشندگان احساس می‌کنند که خریداران روی قیمت‌های بالاتر قدرت خرید دارند و می‌توانند قیمت را بالا ببرند. کم کم همه جامعه احساس می‌کنند که این مسئله خاص بازار آنها نیست و اقتصاد متورم شده است. به تدریج انتظارات جامعه به این سمت جهت‌گیری می‌شود که قرار است همه قیمت‌ها افزایش یابد. لذا بنابه فرض همه در قراردادهای معامله‌های خود رشد قیمت را فرض می‌گیرند. چون همه چنین انتظاراتی را فرض می‌گیرند در عمل همه قیمت‌ها افزایش می‌یابد.

از این تحلیل این راه‌حل بیرون می‌آید که اگر می‌خواهیم تورم نشود، باید کسری بودجه دولت مهار شود و دولت بتواند به اندازه درآمدش خرج کند. اگر دولت به دلایل مختلف نتوانست هزینه‌هایش را در کوتاه‌مدت کنترل کند، به جای اینکه از بانک مرکزی بخواهد تا پول چاپ کند، باید از جامعه استقراض کند یعنی به مردم اوراق بدهی بفروشد تا نیاز کوتاه مدت خود را مرتفع کند و بعداً آن قرض را برگرداند. البته دولتها مثل شرکتهای لزومی ندارد که نقدی اداره شوند. همانطور که شرکتهای همواره مقداری بدهی به شبکه بانکی خواهند داشت و هیچ وقت بدهی‌شان صفر نمی‌شود، دولت نیز می‌تواند همیشه مقداری بدهی به جامعه داشته باشد و با انتشار اوراق جدید و فروش آن به مردم، قرض قبلی خود را بپردازد. اگر دولت در این مسیر افراط نکند و بیش از حد اوراق منتشر نکند که اعتبارش مخدوش شود، می‌تواند بدون اینکه به جامعه تورم تحمیل کند کسری بودجه خود را رفع کند تا اینکه در میان مدت دولت بتواند درآمدهای خود را افزایش دهد و کسری بودجه خود را مهار کند و بدهی‌های سابق خود را بپردازد.

حالا روشن می‌شود که چرا وقتی دولت تصمیم می‌گیرد حقوق کارکنان دولت و بازنشستگان دولتی را زیاد کند بقیه مردم جامعه نگران می‌شوند! آنها به فراست دریافته‌اند که وقتی دولت احساس می‌کند تورم قدرت خرید کارکنان دولت و بازنشستگان دولتی را کاهش داده و درصدد بر می‌آید تا آن را جبران کند، در عمل کسری بودجه خود را افزایش می‌دهد زیرا درآمد دولت که افزایش نیافته است. دولت در گذشته همواره کسری بودجه خود را با قرض گرفتن از بانک مرکزی که همان چاپ پول است جبران کرده است و پیامد آن تورم مزمن و ماندگار در اقتصاد ایران شده است.

علت دیگر رشد نقدینگی به دلیل عملکرد بد نظام بانکی است. همانطور که ما وقتی پول کم می‌آوریم به سراغ پدر و مادرمان می‌رویم، در نظام بانکی نیز وقتی بانکی دچار کسری منابع می‌شود و نمی‌تواند از بانکهای دیگر قرض بگیرد ناگزیر به سراغ بانک مرکزی می‌رود و از بانک مرکزی قرض می‌گیرد و این استقراض از بانک مرکزی خودش به معنی چاپ پول و رشد نقدینگی است. البته گاه اسمهای بزرگ و دهن پرکن روی آن می‌گذارند مثلاً می‌گویند که بانک مرکزی یک خط اعتباری به فلان بانک اختصاص داد! اما منظور از این تعبیر همان استقراض بانک از بانک مرکزی است.

هرچه بانکها در وام دادن بی دقت‌تر عمل کنند یعنی وامهایی دهند که احتمال نکول آن بالا باشد و پول بانک بر نگردد، با احتمال بیشتری با کسری منابع روبرو خواهند شد و در نتیجه با احتمال بیشتری برای جبران این کسری منابع به بانک مرکزی متوسل خواهند شد. گاه بانکهایی که با کسری منابع روبرو هستند برای اینکه خروج منابع از بانک خود را کم کنند رقابت بر سر نرخ سود سپرده به راه می‌اندازند یعنی وعده نرخ سود سپرده بالاتر می‌دهند تا سپرده‌گذاران منابع خود

را خارج نکنند و سپرده گذاران بانکهای دیگر وسوسه شوند تا منابع خود را به این بانک بیاورند. بانکهای دیگر در واکنش به این قضیه ناچار می‌شوند تا آنها نیز نرخ سود سپرده خود را بالا ببرند تا منابع آنها نیز باقی بماند. این رقابت بر سر سود موجب می‌شود تا تعهدات بانکها افزایش یابد و احتمال کسرآمدن منابع نظام بانکی بیشتر شود.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
• سرکوب قیمتها • یارانه نهاده‌های تولید برای کنترل قیمت محصول • بنگاه‌ها • فشار بر بنگاه‌های دولتی برای عرضه زیرقیمت محصولات و خدمات	• کنترل کسری بودجه • به کارگیری اوراق قرضه برای جبران کسری بودجه • اجرای عملیات بازار باز توسط بانک مرکزی • اصلاح نظام بانکی

۳- نرخ ارز

روند نرخ ارز در ایران روند عجیبی است. در دهه پنجاه و دهه هشتاد نرخ ارز کاملاً ثابت ماند اما سپس با جهش‌هایی روبرو شد. شاید شدیدترین جهش نرخ ارز در سالهای اخیر رخ داده باشد که قیمت دلار از سه هزار تومان به نزدیک سی هزار تومان رسید. نرخ ارز در ایران نماد ارزش پول ملی است و وقتی نرخ ارز افزایش می‌یابد ایرانیان احساس می‌کنند به نوعی تحقیر می‌شوند زیرا ارزش پول ملی آنها افت کرده است.

با این وصف عجیب نیست اگر نامزدهایی پیدا شوند و به مردم بگویند که می‌دانیم افت ارزش پول ملی غرور شما را جریحه‌دار کرده است. اگر ما بر سر کار بیاییم جلوی افت ارزش پول ملی و افزایش نرخ ارز را خواهیم گرفت. کافی است شما به ما رای دهید تا ما چنین اتفاق مثبتی را رقم زنیم. بیایید با هم ببینیم که این امر چگونه ممکن است و آیا چنین هدفی در شرایط تحریمی ممکن است؟ سپس با هم بررسی خواهیم کرد که حتی اگر ممکن باشد آیا مطلوب است؟

بیایید با هم قرار بگذاریم فعلاً نرخ ارز را قیمت کالاهای خارجی تعریف کنیم. وقتی نقدینگی در جامعه زیاد می‌شود یعنی پول در اختیار بخشهای مختلف مردم زیاد می‌شود. طبیعتاً مردم تقاضایشان برای کالاها و خدمات مختلف زیاد می‌شود. کالاها و خدمات داخل به دلیل تنگناهای تولید با محدودیت در عرضه روبرو هستند و به همین دلیل وقتی تقاضا برای آنها افزایش می‌یابد به جای اینکه تولید آنها به همان میزان افزایش یابد، قیمتشان بالا می‌رود. انتظار می‌رود تا مشابه همین اتفاق به نحو دیگری رخ دهد یعنی تقاضای داخلی برای کالاها و خدمات خارجی^۱ افزایش یابد؛ با این تفاوت که معمولاً برای عرضه این کالاها محدودیت عرضه وجود ندارد. لذا هرچه تقاضا برای مثلاً گوشی همراه افزایش یابد واردات آن بیشتر شود تا نیاز داخل برآورده شود. اما نکته کلیدی آنست که اگر واردات کالاهای خارجی بخواهد زیاد شود قیمت ارز افزایش خواهد یافت مگر آنکه دولت تلاش کند ارزهای نفتی را همزمان آنقدر به بازار تزریق کند تا قیمت ارز ثابت بماند.

^۱ مقصود از خدمات خارجی، سفر به خارج است.

اینک می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا دولت در شرایط تنگنای ارزی مثل شرایط تحریم می‌تواند این سیاست را ادامه دهد؟ با توضیحی که داده شد دولت برای اینکه نرخ ارز را حفظ کند باید ذخیره ارزی خوبی که معمولاً از محل صادرات نفت ایجاد می‌شود داشته باشد. حال اگر به دلیل تحریم یا افت قیمت نفت درآمد ارزی دولت کم باشد، دیگر قادر به چنین کاری نیست! لذا اگر تحریم بخواهد ادامه یابد ادعای سیاستمداران و نامزدهای انتخاباتی مبنی بر کنترل نرخ ارز منطقی و قابل قبول نیست.

پرسش بعدی این است که حتی اگر دولت قادر به کنترل نرخ ارز باشد این سیاست لزوماً سیاست مطلوبی است؟ آیا جزو سیاستهای گنج‌آفرین محسوب می‌شود یا سیاستهای رنج‌آفرین؟

وقتی دولت می‌داند که نقدینگی در حال رشد است ولی در عین حال می‌خواهد نرخ ارز را کنترل کند عملاً تایید و کمک می‌کند که قیمت کالاها و خدمات تولید داخل گران شود و قیمت کالاها و خدمات تولید خارج ثابت بماند. حال اگر در برخی کالاها رقابتی میان تولیدکننده داخل و تولیدکننده خارج باشد، اجرای این سیاست به نفع تولیدکننده خارج و به زیان تولیدکننده داخل خواهد بود و تضعیف تولید را به دنبال خواهد داشت.

شاید با خود بگوییم بله درست است که تولیدکننده داخل ضعیف می‌شود و میدان رقابت را به تولیدکننده خارجی می‌بازد اما در عوض رفاه مصرف‌کننده بالا می‌رود. مثلاً مصرف‌کننده ایرانی به جای اینکه از لوازم خانگی تولید داخل استفاده کند می‌تواند از لوازم خانگی کره‌ای بهره‌مند شود. آیا این بد است؟ پاسخ این است که رفاه مصرف‌کننده نه تنها چیز بدی نیست بلکه کاملاً مطلوب است اما نکته اساسی این است که رفاه کوتاه‌مدت و موقتی مصرف‌کننده ملاک نیست بلکه رفاه بلندمدت و پایدار ملاک است. رفاهی که از این روش ایجاد می‌شود تنها با تداوم درآمدهای حاصل از فروش نفت ممکن می‌شود ولی اگر تولیدکننده داخل تقویت شود و رونق تولید رخ دهد، درآمد ایرانیها افزایش خواهد یافت و رفاهی از محل افزایش درآمد خواهند داشت. لذا به جای رفاه ناشی از حفظ قیمت کالاها و خدمات خارجی در شرایط تورمی، باید به دنبال رفاه ناشی از افزایش قدرت خرید ایرانیان باشیم زیرا این رفاه دوم ماندگار است. البته روشن است که رفاه اول در کوتاه‌مدت قابل حصول است اما رفاه دوم در میان‌مدت و بلندمدت حاصل می‌شود. اگر ما سیاستمداری می‌خواهیم که رفاه کوتاه‌مدت برای ایرانیان فراهم کند باید از کسانی که چنین سیاستی را وعده می‌دهند حمایت کنیم اما اگر سیاستمداری می‌خواهیم که رفاه ماندگار و بلندمدت برای کشور به ارمغان می‌آورد نباید فریب چنین وعده‌هایی را بخوریم.

نکته دیگر این است که برخی خدمات کاملاً یا تقریباً جایگزین هم هستند. مثلاً برخی خانوارهای ایرانی که درآمد نسبتاً خوبی دارند برای تفریح و گردش می‌توانند به جزیره کیش بروند یا به کشورهای همجوار مثل ترکیه، امارات یا آذربایجان سفر کنند. از دیدگاه اقتصادی سفر ایرانیان به کشورهای همجوار رونق اقتصادی برای شهروندان آن کشورها ایجاد می‌کند اما سفر به شهرهای داخلی نه تنها رونق اقتصادی بلکه ایجاد اشتغال، کاهش فقر و بهبود نابرابری در اقتصاد ایران را به دنبال خواهد داشت. به عبارت دیگر سفر به خارج اگرچه رفاه کوتاه‌مدت ایجاد می‌کند، اما با خروج ارز در شرایط تنگنای ارزی افزایش نرخ ارز را تشدید کرده و در میان مدت رفاه خانوارها را کاهش می‌دهد. در حالی که اگر خانوارها به شهرهای داخلی سفر کنند نه تنها چنین مشکلی ایجاد نمی‌شود بلکه به رونق اقتصادی و کاهش فقر کمک می‌کند.

حال اگر با این عینک به مساله نگاه کنیم می‌فهمیم که سیاست حفظ نرخ ارز در شرایط تورمی سیاستی رنج‌آفرین است نه گنج‌آفرین زیرا رفاه کوتاه‌مدتی را ایجاد می‌کند ولی به رفاه بلندمدت یاری نمی‌رساند. همانطور که گفته شد می‌توان

درآمدهای نفتی را صرف این کرد که قیمت کالاهای خارجی مثل گوشتی، خودروهای شاسی بلند، لوازم خانگی در اقتصاد تورمی ایران ثابت بماند اما داشتن این کالاهای مصرفی رفاه بلندمدت به ارمغان نمی‌آورد و بنیه اقتصادی کشور را تقویت نمی‌کند. آنچه رفاه بلندمدت را برای ایرانیان به ارمغان می‌آورد آنست که درآمدهای ارزی صرف ایجاد زیرساخت، تقویت بنیه تولیدی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری شود.

اگر از افت قدرت ارزش پول ملی ناراحت هستیم و غرورمان جریحه‌دار می‌شود، به جای اینکه درآمد نفتی را صرف حفظ نرخ ارز کنیم باید رشد نقدینگی و تورم را در کشور مهار کنیم. اگر رشد نقدینگی در کشور مهار شود، فشار در جهت رشد نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی کاهش خواهد یافت و ثبات بیشتری در نرخ ارز را شاهد خواهیم بود. تردیدی نیست کاهش نوسان نرخ ارز و ثبات بیشتر در اقتصاد به رونق و بهبود اقتصادی یاری می‌رساند.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
• سرکوب نرخ ارز در زمان‌های وفور ارز • ارزپاشی برای حفظ نرخ ارز • اعطای ارز با نرخ ترجیحی به بخشهای مختلف	• اصلاح نرخ ارز با هدف حفظ رقابت‌پذیری تولید ملی

۴- اشتغال

نزدیک به دو دهه است که کشور ما با مشکل اشتغال که نه با بحران اشتغال روبروست. در دهه هشتاد شمسی اشتغال چندانی ایجاد نشد و دهه نود نیز با دو تحریم روبرو شد و هرچند آمار رسمی اشتغال از بهبود وضعیت نسبت به دهه هشتاد حکایت دارد (تا قبل از ورود کرونا) اما بحران بیکاری آنقدر بزرگ است که این بهبودها به هیچ‌وجه کافی نیست. در بسیاری از خانوارهای ایرانی دست کم یک جوان بیکار وجود دارد و وخامت اوضاع طیف مایوسان از یافتن شغل را گسترش داده است.

مسئله دومی که گریبانگیر بازار کار ایران است مسئله دستمزد پایین است. دستمزدها برای بسیاری از مشاغل آنقدر نیست که زندگی قابل‌قبولی را ایجاد کند. بسیاری از خانوارها مجبور شده‌اند که هم زن و هم شوهر کار کنند تا بتوانند حداقل معاش را تأمین کنند. در برخی خانوارها شوهرها دو کاره یا حتی سه کاره شده‌اند. در برخی خانوارها اگرچه فرد شاغل وجود دارد اما خانواده کماکان زیر خط فقر است زیرا دستمزد فرد بسیار ناچیز است و کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین

اصلاً عجیب نیست که نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری وقتی ببینند جامعه با چنین مشکل بزرگی روبرو هستند به فکر بیفتند که برنامه یا شعاری بدهند مردم‌پسند باشد یعنی مردم احساس کنند که کسی آمده و می‌خواهد به سرعت این مشکل را حل کند. پیش از هر چیز آب پاکی را روی دست چنین نامزدهایی بریزیم و با اطمینان بگوییم راه‌حل سریع و آسان برای اشتغال وجود ندارد. اشتغال از جمله اموری است که در میان مدت حل می‌شود برخلاف تورم که می‌توان آن را در کوتاه‌مدت کاهش داد.

ممکن است این ایده به ذهن برسد که سن بازنشستگی را پایین بیاوریم و مثلاً بگوییم که افراد شاغل با ۲۵ سال سابقه می‌توانند بازنشست شوند و حقوق بازنشستگی ۳۰ روز دریافت کنند تا جای برای نسل جدید باز شود. خیلیها تصور می‌

کنند که این روش می‌تواند دست‌کم در بخش دولتی اشتغال ایجاد کند و برای آن‌که آن را جذاب‌تر کنند عنوان می‌کنند که نسل جوان کاری‌تر است و با ابزارهای جدید آشناتر است و اگر وارد دولت شوند پویایی و کارایی بیشتری در بدنه دولت ایجاد می‌کنند.

در پاسخ باید گفت که این راه‌حل نه ممکن است و نه مطلوب. نخست آنکه ممکن نیست زیرا صندوقهای بازنشستگی با چنان کسری سنگینی روبرو هستند که توان قبول بار مالی مضاعف را ندارند. هم‌اکنون بیشتر صندوقهای بازنشستگی ورشکسته هستند و ایده‌هایی از این دست نه تنها دامنه ورشکستگی آنها را تشدید می‌کند بلکه ورشکستگی بقیه را نیز تسریع می‌کند و بحران بزرگی به سرعت به وجود خواهد آورد. دوم آنکه مطلوب نیست زیرا این شکل از حل مسئله بدترین شکل حل آنست. باید مسئله بازنشستگی را از مسئله اشتغال تفکیک کرد و برای هر کدام راه‌حل متناسب را دنبال کرد. راه‌حل بحران صندوقهای بازنشستگی دقیقاً برعکس راه پیشنهادی است یعنی در تمام کشورهای دنیا برای تخفیف و کاهش بحران صندوقهای بازنشستگی تلاش می‌شود تا سن بازنشستگی به تدریج بالا رود تا دوره پرداخت حق بیمه بیشتر شود و دوره دریافت حقوق بازنشستگی کاهش یابد.

در مورد کاهش قدرت خرید افراد شاغل نیز ممکن است این پیشنهاد را دهند که دستور می‌دهیم دستمزدها آنقدر زیاد شود تا هیچ مردی شرمند خانواده اش نباشد و اگر کسی تخلف کند او را جریمه خواهیم کرد. این پیشنهاد اگرچه خیلی جذاب است اما بازهم عملی نیست. افزایش حقوق کارکنان دولت و بازنشستگان کشوری و لشکری بیش از این مقدور نیست؛ زیرا همین الان نیز دولت با کسری بودجه شدیدی روبروست و بحران بدهیهای معوق دولت همانند یک کابوس پیش روی هر دولتی خواهد بود. در مورد کارکنان شرکتهای دولتی این راه حل شدنی است اما لزوماً مصلحت نیست زیرا هزینه شرکتهای دولتی زیاد می‌شود و بسیاری از آنها یا زیان‌ده می‌شوند و یا زیان آنها تشدید می‌شود و یا دستکم از سود آنها به شدت کاسته می‌شود. این قضیه برای شرکتهای دولتی که نیازمند سرمایه‌گذاری و نوسازی فناوری هستند سم مهلک خواهد بود و اصلاح نظام شرکتهای دولتی را دشوارتر خواهد کرد. در کنار آن تبعیض شدیدی بین کارگران شاغل در یک صنعت که در بخش خصوصی یا دولتی فعالیت خواهند داشت ایجاد خواهد کرد زیرا به شرحی که خواهد آمد اجرای چنین راه حلی در بخش خصوصی مقدور نیست.

در بخش خصوصی و خصوصاً شرکتهای و بنگاههای اقتصادی کوچک اجرای چنین راه‌حلی ابداً قابل اجرا نیست. در بخش خصوصی دستمزد افراد تابعی از بهره‌وری و میزان مولد بودن آنهاست و میزان مولد بودن افراد تابعی از سطح فناوری، قدرت خرید مردم (تقاضا) و ساختار بازار است. در بیشتر بنگاههای اقتصادی ایران به دلیل تحریمهای پیاپی سطح فناوری عقب مانده است و به همین دلیل میزان تولید و کیفیت تولید هر نیروی کار (بهره‌وری) بالا نیست و درآمد زیادی ایجاد نمی‌کند و چون درآمد زیادی ایجاد نمی‌کند نمی‌تواند دستمزد بالایی از صاحب بنگاه طلب کند. همچنین به دلیل رشد پایین در دهه هشتاد و تحریم در دهه نود قدرت خرید مردم پایین آمده و حاضر نیستند که مبلغ قابل توجهی بابت کالاها و خدماتی که دریافت می‌کنند پرداخت کنند. همه اینها به معنی سودآوری پایین بنگاههای اقتصادی خصوصی و خصوصاً بنگاههای کوچک و متوسط است. در این بنگاهها اگر هزینه نیروی انسانی بخواهد زیاد شود آنها به سرعت زیان‌ده خواهند شد و برای دورشدن از زیان‌دهی تصمیم به تعدیل و اخراج نیرو خواهند گرفت. در واقع تلاش برای حل مشکل دوم موجب می‌شود که مشکل اول تشدید شود!

واقعیت این است که دستمزد در اثر چانه‌زنی بین نیروی کار و کارفرما تعیین می‌شود و در شرایطی که به دلیل هرم سنی جمعیت از یکسو و سیاستهای اقتصادی کشور از سوی دیگر جمعیت بیکار زیادی وجود دارد، قدرت چانه‌زنی نیروی کار به شدت کاهش یافته است. اگر دولت بخواهد با مداخله خود قدرت چانه‌زنی نیروی کار را افزایش دهد، این خطر وجود خواهد داشت که یا با ریزش نیروی شاغل روبرو شویم و یا بنگاه‌های اقتصادی به سمت تبدیل نوع رابطه استخدامی از یک رابطه رسمی و آشکار به سمت رابطه غیررسمی و پنهان حرکت کنند. کاملاً روشن است که چنین نتایجی کاملاً مخالف چیزی است که سیاستگذار و مردم خواستار آن هستند.

دیدگاه‌های گنج‌آفرین

با توجه به نکات فوق ضروری است تا به جای دیدگاه‌های رنج‌آفرین که پیامدهای نامطلوبی به دنبال دارد، دیدگاه‌های گنج‌آفرینی را جستجو کنیم که به حل مشکل بینجامد. پیش از هر چیز باید با خود روراست باشیم که نمی‌خواهیم خود را فریب دهیم یعنی قبول داریم که مشکل بزرگی چون اشتغال راه‌حل ضربتی و کوتاه‌مدت ندارد. دیگر آنکه همه اهداف را نمی‌توان هم‌زمان محقق کرد و گاه باید برخی اهداف را فدای برخی دیگر کرد.

به طور اصولی اگر می‌خواهیم مشکل اشتغال رفع شود باید سرمایه‌گذاری بیشتری انجام شود و رونقی در اقتصاد به وجود آید تا بنگاه‌های اقتصادی به‌طور طبیعی نیازمند نیروی انسانی بیشتری شوند. محدودیتهایی که تحریم ایجاد کرد و سیاستهای اقتصادی که در گذشته به کار گرفته شد مانع از آن شد تا سرمایه‌گذاری قابل‌توجهی در اقتصاد صورت گیرد. لذا اگر به دنبال حل معضل اشتغال هستیم باید راه را برای رشد سرمایه‌گذاری اعم از سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی باز کنیم.

روشن است که بهبود سرمایه‌گذاری امر زمانبری است و دستکم در میان‌مدت جواب می‌دهد. اما آیا نمی‌توان در کوتاه مدت کاری کرد؟ با توجه به اینکه بحران اشتغال برای جوانان است و برای جوانان کسب تجربه مهمتر از کسب درآمد است، راه‌حلهایی که در جهان امروز و گذشته ایران به کار می‌رفته می‌تواند کارساز باشد. در گذشته فرهنگ استاد-شاگردی برقرار بود به این معنا که افراد بدون اینکه هزینه زیادی به کارفرمایان تحمیل کنند وارد کسب‌وکارها می‌شدند و تجربه و مهارت کسب می‌کردند و اگر عملکرد خوبی داشتند در همانجا جذب می‌شدند. امروزه نیز نیازمند آن هستیم که جذب افراد جوان اما بیکار را تسهیل کنیم. اگر کارفرمایان احساس کنند که جذب هر نیروی جدید پرهزینه است نسبت به انجام آن اکراه خواهند داشت اما اگر جذب جوانان را معاف از سخت‌گیریهای قانون کار و بیمه تامین اجتماعی کنیم جذب آنها آسان خواهد شد. اگر دولت به لحاظ مالی در وضع مناسبی می‌بود می‌شد انتظار داشت که بخشی از هزینه بیمه یا حتی دستمزد را بپردازد اما در شرایط فعلی که بدهی دولت به تامین اجتماعی سرسام‌آور شده نمی‌توان چنین انتظاراتی را مطرح کرد.

امروزه با ورود فناوری اطلاعات جهان متحول شده است و بازار کار نیز به دنبال آن دستخوش تغییرات زیادی گردیده است. در گذشته بسیار متداول بود که کسانی قرارداد رسمی سی ساله با یک شرکت یا سازمان منعقد می‌کردند اما امروزه ماهیت شغلها بسیار سیال شده و قراردادهای رسمی از این دست خیلی یافت نمی‌شود. فعالیتهای اقتصادی بسیار متنوع و بازارها رقابتی‌تر شده و ظهور و افول شرکتها با سرعت بیشتری رخ می‌دهد. رانندگان شاغل در اسنپ و تپسی دیگر به هیچ‌وجه در ردیف مشاغل سنتی قرار نمی‌گیرند. همچنین کسب‌وکارها به مراتب سریعتر از گذشته ایجاد و تخریب می‌شوند.

شوند. شرکت بامیلو تا چندی پیش وجود داشت اما در رقابت شکست خورد و جمع شد. قانون کار و سیاست‌های ناظر بر تنظیم‌گری بازار کار باید ناظر به محیط اقتصادی قرن بیست و یک باشد نه قرن بیست. لذا بهبود و ارتقای تنظیم‌گری بازار کار امری ضروری و گریزناپذیر است.

همچنین دولت می‌تواند مشاغل عمومی تعریف کند یعنی کارهای ساده‌ای را تعریف کند که در ازای آن دستمزدی مثلاً معادل ۳۰ درصد حداقل حقوق به جوانان کمتر از یک سن خاص پرداخت شود. این قبیل فعالیتها موجب می‌شود تا جوانان احساس بیکاری کمتری کنند و در عین حال بیمه بیکاری پرداخت شود بدون اینکه حس گداپروزی تقویت شود. این به معنی آن نیست که استخدام دولتی زیاد شود زیرا هم اکنون نیز دولت بیش از نیاز خود نیروی انسانی دارد بلکه به معنی آن است که فعالیتهای اقتصادی را به بهانه اشتغال‌زایی دچار اختلال نکرده و برای کاهش بیکاری در شرکتهای تولیدی و سازمانهای دولتی نیروی کار غیرلازم تحمیل نشود.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
- ایجاد اشتغال دولتی - فشار به شرکتهای دولتی برای افزایش اشتغال - پایین آوردن سن بازنشستگی - بالا بردن بی رویه دستمزدها	- تعیین دستمزد منطقه‌ای - تعریف مشاغل عمومی - اصلاح نظام بیمه بیکاری

۵- فقر و نابرابری

در فضای رسانه‌ای کشور هر از چندگاهی اخبار و تصاویری از فقر شدید بخشهایی از مردم منتشر می‌شود که دل آدمی را به درد می‌آورد. تصور اینکه شدت فقر در ایران در بخشهایی تا این حد باشد تاسف‌آور است و در عین حال آدمی را به فکر فرو می‌برد که چگونه ممکن است در یک کشور در طی سالهای گذشته این حجم بالا درآمد نفتی وجود داشته باشد ولی مسائل پایه و اساسی زندگی بخش قابل‌توجهی از مردم حل نشده باشد. علاوه بر آن در خیابانهای تهران ساختمانها و خودروهایی دیده می‌شود که بیشتر در موناکوی (شهر/کشور ثروتمندان اروپا) مشاهده می‌شود. طبیعی است که آدمی در شگفت می‌ماند چطور می‌شود در حکومتی که عدالت مهمترین شعارش بود به چنین وضعیتی دچار شدیم؟

در چنین وضعیتی البته تقاضا برای کاهش نابرابری و رفع فقر مطالبه‌ای فراگیر است که همه بخشهای جامعه ایران - اعم از فقیر یا غنی - از آن پشتیبانی می‌کنند. با توجه به اهمیت موضوع و دغدغه عمومی تحلیلهای مختلفی در مورد چرایی وقوع این امر پدیده آمده و مکتبهای گوناگون تلاش می‌کنند تبیین خود را عرضه کنند و خود را بیشتر جا بیندازند. به همین دلیل یک بلوای نظری در جامعه فکری و دانشگاهی در رابطه با نابرابری و فقر و علل بروز آن ایجاد شده و می‌توان حدس زد که قضیه به سرعت به عرصه سیاست نیز کشیده خواهد شد. از اینرو بعید نیست که پرداختن به این موضوع یکی از مضامین جدی انتخابات شود. به همین دلیل باید نگران بود که مبدا دیدگاهها و برنامه‌های رنج‌آفرین در پوشش فقرزدایی و برابری‌خواهی به جامعه عرضه شود.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد فقر و نابرابری

بسیار شنیده می‌شود که کسانی نظام بازار و وجود بخش خصوصی را علت اصلی عدم امحای فقر و باقی‌ماندن نابرابری اعلام می‌کنند و راه حل این دو مشکل را در برگشت به دولتی‌شدن امور می‌دانند. این افراد چنین وانمود می‌کنند که

دولتی شدن به نفع بخش فقیر جامعه و خصوصی شدن به نفع بخش ثروتمند جامعه است. اما آیا واقعا مسئله چنین است؟ آیا دینفعان سازماها و شرکتهای دولتی، فقرا هستند؟ برای ارزیابی واقع‌بینانه مساله باید چند نکته را مدنظر قرار داد.

نخست آنکه باید بررسی کنیم که کارمندان دولت و شرکتهای دولتی چه وضعیتی دارند. آیا آنها در طبقات ضعیف جامعه هستند یا در طبقات متوسط و یا ثروتمند؟ آمار بودجه خانوار نشان می‌دهد که کارمندان دولت و شرکتهای دولتی و شبه دولتی (خصوصی) و به طور کلی بخش عمومی در پنج دهک بالا قرار دارند نه پنج دهک پایین! اگرچه در دهه شصت وضعیت شاید برعکس بود اما در طول زمان چون حقوق و دستمزد کارکنان بخش دولتی هرساله طوری افزایش یافته که از تورم فاصله زیادی نگیرد وضع نسبی آنها نسبت به کارکنان بخش خصوصی بهبود یافته است. دلیل آن این است که چون رشد اقتصادی ایران کم و در برخی سالها منفی بوده است قدرت خرید مردم پایین آمده و به همین دلیل درآمد فعالان بخش خصوصی کاهش یافته و دستمزدها در بخش خصوصی نتوانسته پابه پای بخش دولتی ارتقا یابد. وقتی سخن از بخش خصوصی به میان می‌آید مردم پزشکان، صاحبان کارخانجات، مالکان فروشگاه‌های بزرگ فروش ماشین و ... را در ذهن می‌آورند اما واقعیت آنست که رانندگان اسنپ و تپسی، کارگران شاغل در شیرینی‌فروشیها، شاگردان مغازه‌ها و کارگاه‌های کوچک و نهایتا کارکنان کافی‌شاپها و رستورانها نمادهای درست‌تری از فعالان بخش خصوصی هستند. روشن است که دستمزد آنها بالا نیست و معمولا پایین‌تر از افراد مشابه در درون دولت است.

دوم آنکه تصور می‌شود اگر دولت بزرگ باشد یعنی یارانه بیشتری روی کالاها و خدمات مختلف می‌دهد و از این جهت بخش فقیر جامعه منتفع می‌شوند زیرا آنها می‌توانند نان، برق، آب، دارو، سوخت و ... دیگری را به شکل ارزان تامین کنند در حالیکه اگر عرضه همه این امور بر عهده بخش خصوصی باشد قیمت آنها بیشتر از قیمت فعلی خواهد بود و بخشهای فقیر سطح مصرف کمتری خواهند داشت. در پاسخ باید گفت که اگرچه وقتی قیمت کالاها و خدماتی ارزان است تهیه آن برای بخش فقیر جامعه راحت می‌شود اما مصرف آن اقلام برای بخش ثروتمند جامعه به مراتب راحت‌تر خواهد بود! هرچه یارانه روی قیمت کالاها و خدمات بیشتر داده شود منفعت بخش برخوردار جامعه بیشتر خواهد بود زیرا آنها به دلیل قدرت خرید بیشتر مصرف بیشتری دارند. به نظر شما مصرف آب و برق و بنزین چه کسی بیشتر است؟ خانواده فقیری که به زحمت در یک اتاق کوچک زندگی می‌کند و نمی‌تواند جابجا شود یا خانواده ثروتمندی که ساختمان ۵۰۰ متری به همراه استخر و چند خودرو دارد که آخر هفته به ویلاهای خود می‌روند؟ کاملا روشن است که قیمت پایین برق به خانواده فقیر کمک خواهد کرد راحت‌تر از پس هزینه برق برآید اما انتفاع خانواده‌های ثروتمند به مراتب بیشتر است! لذا اگر دولت یارانه‌ای روی قیمتها پرداخت می‌کند بیشتر آن به جیب خانوارهای ثروتمند می‌رود. این شکاف در مصرف از یارانه دولت دقیقا در جهت تشدید نابرابری است نه در جهت کاهش آن!

سوم آنکه گفته می‌شود اگر شرکتهای دولتی باشد به نفع جامعه است زیرا قیمت کالاها و خدماتی که به جامعه عرضه می‌کنند ارزان‌تر می‌شود و این به نفع جامعه و خصوصا بخش فقیر جامعه است. بیا این ادعا را با هم دقیق‌تر بررسی کنیم و ببینیم که آیا واقعا اوضاع اینگونه است که تصویر می‌شود؟ در عمل دیده می‌شود که شرکتهای دولتی ملزم می‌شوند تا محصولات خود را به قیمت پایین عرضه کنند. این قضیه در ابتدا برای مردم به عنوان مصرف‌کننده جذاب است اما نگاه کوتاه‌مدت کافی نیست! در میان مدت و بلندمدت شرکتهای دولتی زیان‌ده می‌شوند و زیان آنها پیوسته افزایش می‌یابد. گاه زیان انباشته آنها به حدی می‌رسد که تداوم فعالیت برای آنها غیرممکن می‌شود زیرا هیچ کس حاضر به وام دادن به



آنها نمی‌شود. در این وضعیت این شرکتها یا باید ورشکست شوند که دود آن به چشم شاغلان آنها و جامعه‌ای می‌رود که با سرمایه‌اش چنین شرکتی راه‌اندازی شد یا دولت باید سرمایه جدیدی به این شرکتها تزریق کند تا ادامه فعالیت آنها امکان‌پذیر شود. به عبارت دیگر منابع دولت که باید صرف خدمات عمومی نظیر بهداشت و آموزش شود، صرف سرپا نگه داشتن شرکتهای دولتی زیان‌ده می‌شود.

شرکت‌های دولتی معمولاً یا زیان‌ده هستند و یا سودی کمتر از شرکت‌های خصوصی ایجاد می‌کنند. دلیل این امر آنست که سیاستمداران فرصتی می‌یابند تا در کار این شرکتها دخالت کنند. به جای اینکه مدیر کارآمد در آنجا منصوب شود، مدیرانی منصوب می‌شوند که پیوندهای سیاسی بهتری دارند. به جای اینکه در یک فرآیند استخدام آشکار و باز بهترین کارکنان استخدام شوند، اقوام و نزدیکان و هواداران سیاستمداران و افراد ذی‌نفوذ جذب می‌شوند. سیاستمداران شرکت‌های دولتی را می‌دارند تا از برخی شرکتها مواد اولیه خود را تامین کنند (نه از بهترین و ارزان‌ترین تامین‌کننده) و محصولات خود را به برخی از مشتریان موردنظر آنها بفروشند (نه بهترین خریدار از دید شرکت). حال با خود قدری بیندیشیم که آیا مصلحت است سرمایه دولتی که متعلق به توده مردم است صرف ایجاد شرکت‌های دولتی زیانده‌ی یا کم‌سودی که قدرت رقابت با شرکت‌های خصوصی نخواهند داشت و جایگاهی برای رانت جویی و فساد برخی سیاستمداران می‌شود؟ بسیار بعید است که فقرا راضی به چنین امری باشند و ترجیح می‌دهند منفعت یادشده به شکل دیگری به آنها پرداخت شود.

نهایتاً اینکه اگر نابرابری در ایران وجود دارد ریشه‌اش چیست؟ آیا ریشه آن در این است که شرکت‌های خصوصی بازارهای انحصاری دارند و به قیمت فقیر کردن مردم، قیمت‌های بالایی طلب می‌کنند یا مسئله ایران انحصار دولتی است؟ اگر خوب دقت کنیم متوجه می‌شویم که در ایران انحصار شرکت‌های دولتی یا شبه دولتی (خصوصی) برقرار است و انحصار شرکت‌های خصوصی مسئله جدی اقتصاد ایران نیست! نابرابری‌های موجود در ایران ناشی از توزیع نابرابر درآمد نفت توسط دولت است و منطقی نیست که انتظار داشته باشیم با دولتی‌تر شدن این توزیع متوازن‌تر شود! هر وقت قرار باشد منابع کشور توسط دولت به بخش‌های مختلف تخصیص یابد نابرابری پیش می‌آید زیرا برخی افراد و برخی بخشها دسترسی آسان‌تری به مسئولان تصمیم‌گیر دارند و بهتر می‌توانند آنها را تحت‌تاثیر قرار دهند تا منابع بیشتری کسب کنند.

علاوه بر همه اینها باید توجه داشته باشیم که ریشه بخشی از نابرابریها و فسادها رانتهایی است که در اقتصاد ایران وجود دارد و سرچشمه این رانتهها مداخلات دولت و دولتی شدن امور است. بسیار پیش آمده که با توجیه اینکه می‌خواهیم محصولی ارزانتر به دست مردم فقیر برسد قیمت محصولاتی که دولت یا شرکت‌های دولتی تولید کرده‌اند ارزانتر از قیمت بازار گذاشته شده و یک رانت عظیم به وجود آمده است زیرا کسانی آن محصولات را به قیمت دولتی خریده و به قیمت آزاد در بازار داخل و یا به قیمت جهانی در بازار خارجی به فروش رسانده‌اند و اینگونه درآمد بزرگ اما آسانی کسب کرده‌اند. نمونه اخیر چنین فرصت‌های رانت‌جویی، اصرار دولت به فروش خودرو توسط خودروسازان به قیمتهایی پایین‌تر از قیمت بازار است که درآمد عجیبی نصیب دلالان، واسطه‌ها و شبکه فاسد مرتبط با موضوع کرده است. متأسفانه دولت به جای حذف این رانت، ثبت نام خودرو را به سازوکار قرعه‌کشی واگذار کرد تا توزیع این رانت عادلانه و بر اساس شانس شود!

دیدگاه گنج‌آفرین در مورد فقرزدایی و عدالت

ایده درست برای فقرزدایی آنست که کمک‌های دولت در جهت فقرزدایی مبتنی بر هدف‌گیری فقرا باشد و از نشت این کمک‌ها به افراد غیرفقیر خودداری شود. به همین دلیل یارانه قیمتی از روش‌های قابل‌توصیه کنار گذاشته می‌شود. تنها استثناء موارد نادری خواهند بود که می‌توان اطمینان داشت یارانه روی اقلامی داده می‌شود که جز افراد فقیر مصرف‌کننده آن نخواهند بود. با این توصیف مشخص می‌شود که یارانه درآمدی بر یارانه قیمتی ترجیح دارد.

نکته دوم این است که آیا یارانه درآمدی به شکل نقد پرداخت شود یا به شکل غیرنقد (که معمولاً در قالب کوپن کاغذی یا الکترونیک مطرح می‌شود). یارانه نقدی این حسن را دارد که می‌توان مطمئن بود فرد فقیر دقیقاً برای مهمترین نیاز فعلی خود به کار می‌گیرد. در عین حال دارای این اشکال است که شاید برای استفاده در امور نامطلوب مانند سیگار و مواد مخدر استفاده شود. تجربه بشری موید آنست که اگر این یارانه در اختیار زنان خانواده قرار گیرد انحراف در جهت مصارف نامطلوب مثل موارد یادشده کمتر خواهد بود.

حسن یارانه غیرنقد این است که احتمال استفاده در موارد نامطلوب کم می‌شود اما به صفر نمی‌رسد. به عنوان مثال اگر کوپن الکترونیک نان داده شود که فقط در نانواپیها کاربرد دارد احتمال انحراف استفاده از منابع آن کم می‌شود ولی ممکن است فرد با نانوا تبانی کند و در ازای یک تخفیف معادل نقدی را دریافت کند و در امور نامطلوب هزینه کند. یارانه غیرنقد در اموری مثل درمان رایگان یا آموزش رایگان این حسن را دارد که به واسطه خدمات بودن شانس انحراف در کاربرد ندارد!

برای کاهش نابرابری باید به چند نکته توجه داشت. در وهله اول ضروری است تا فرصت‌های رانت‌جویی در اقتصاد حذف شود و افراد چنین ذهنیتی نداشته باشند که می‌توان بدون تلاش به درآمد هنگفت رسید. در وهله دوم ضروری است تا افراد احساس کنند که سوداگری نیز نسبت به کارآفرینی بازدهی اقتصادی لازم را ندارد. اگر افراد احساس کنند به دلیل شرایط تورمی هر از چندگاهی قیمت دارایی مثل مسکن یا سهام چند برابر می‌شود و فقط کافی است زمینی بخرند و رها کنند تا بعد از چند سال ثروتشان چند برابر شود، انگیزه‌ای برای خلاقیت و کارآفرینی نخواهند داشت.

نظام مالیاتی ابزار مهمی است که استفاده درست از آن می‌تواند کارکردهای چندگانه داشته باشد. از یک سو مالیات می‌تواند کارکرد بازتوزیعی داشته باشد و از گسترده‌شدن شکاف بین بخش برخوردار و بخش فقیر جلوگیری کند. علاوه بر آن استفاده هوشمندانه از ابزار مالیات کمک می‌کند تا رفتارهای اقتصادی افراد در جهت منفعت اجتماعی تنظیم شود. منظور از این حرف این است که اگر روی سود ناشی از سوداگری مالیات زیادی وضع شود ولی مالیات روی سود کارآفرینی و فعالیت مولد اقتصادی کم شود، افراد کم‌کم به این جمع‌بندی می‌رسند که فعالیت مولد اقتصادی بهتر از فعالیت سوداگری خواهد بود و به جای انباشت دارایی غیرمولد ترجیح خواهند داد تا کسب و کار مولدی را شروع کنند.

در عین حال باید توجه کرد که استفاده نادرست از مالیات و افراط در آن می‌تواند اثرات منفی داشته باشد. نرخهای بالای مالیاتی می‌تواند انگیزه کارکردن را کاهش دهد و فعالیت غیررسمی یا فرار مالیاتی را تشویق کند و ای بسا زمینه مهاجرت و تعطیلی کسب‌وکار را به وجود آورد. اگرچه گرفتن مالیات از حرفه‌های مختلف از جمله پزشکان مانند دیگر اقشار قابل دفاع و ضروری است اما اگر نرخ مالیات خیلی سنگینی وضع شود بیم آن می‌رود که انگیزه آنها برای فعالیت مولد کم

شود و یا به این جمع‌بندی برسند که زندگی و کار در کشور بیگانه را ترجیح دهند و مهاجرت کنند و کشور با کمبود نیروی متخصص روبرو شود.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرين)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرين)
• يارانه قيمتی • دولتی ماندن شرکتهای • دولتی کردن فعاليتها • ارائه مزایای بیشتر به کارمندان دولت و شرکتهای دولتی	• يارانه درآمدی به گروههای هدف • بهبود دسترسی به آموزش و درمان رایگان • به کارگیری هوشمند مالیات

۶- تجارت خارجی

اگر به دور و بر خودمان نگاه کنیم انبوهی از کالاهای خارجی می‌بینیم. موبایلی که در دست داریم، تلویزیونی که با آن برنامه می‌بینیم، پرینتری که با آن چاپ می‌کنیم، ... همه و همه خارجی است. نه تنها محصولات نهایی خارجی هستند که گاه برخی کالاها تولید داخل هستند اما در آن از قطعات خارجی استفاده شده و یا مواد اولیه آن از خارج از کشور آمده است. گاه حتی مواد اولیه و قطعات داخلی است اما ماشین‌آلاتی که با آن تولید صورت می‌گیرد خارجی است. لذا زندگی ما خواهی‌نخواهی با محصولات خارجی عجین شده و به همین دلیل تجارت خارجی اهمیت زیادی برای زندگی دارد.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد تجارت خارجی

وقتی سخن از کالای خارجی به میان می‌آید برخی صرف وجود کالای خارجی یا قطعه خارجی در تولید محصول داخلی را امری منفی می‌دانند و سری با تاسف تکان می‌دهند که گویی کشور به واسطه ورود هر کالای خارجی یک گل خورده است و یک گام عقب نشسته است. مطلوب و دنیای ایده‌آل آنها این است که ایران هیچ چیز از خارج وارد نکند و همه چیز را بتوان در داخل با کیفیت بهتر تولید کرد و فقط صادرات نمود. لازم است از خود بپرسیم که در این حالت صادرات چه اهمیتی دارد؟ آیا نفس انجام صادرات به کشورهای دیگر مطلوب است یا صادرات یک هدف واسطه است؟ واقعیت آنست که صادرات یک هدف واسطه است یعنی خودش فی‌نفسه هدف نیست بلکه چون درآمد ارزی ایجاد می‌کند و با استفاده از آن می‌توان واردات انجام داد اهمیت دارد. واردات اهمیت دارد زیرا فرصتی ایجاد می‌کند تا مردم کشور ما از خلاقیتها و توانمندیهای دیگر مردم جهان بهره‌مند شوند. در این دیدگاه صادرات اهمیت دارد زیرا واردات را امکان‌پذیر می‌سازد. حال می‌توان فهمید تاجران و بازرگانان چه خدمت بزرگی به بشریت می‌کنند. آنها به مردم جهان کمک می‌کنند تا از خلاقیت و توانمندی همدیگر بهره‌مند شوند و سطح زندگی و رفاه بالاتری داشته باشند.

حال می‌توان یک بار دیگر این سوال را پرسید که آیا تولید داخلی همه چیز -حتی اگر مقدور باشد- مطلوب است؟ پاسخ به این سوال منفی است زیرا همه نوآوریها و همه توانمندیها در یک کشور وجود ندارد و خلاقیتها و توانمندیها در سراسر جهان پخش است. هیچ کشوری حتی پیشرفته‌ترین کشور نیز نمی‌تواند ادعا کند که از دیگران بی‌نیاز است زیرا همیشه بخشی از نوآوریها در کشورهای دیگر صورت می‌گیرد. تولید داخلی همه چیز مطلوب نیست زیرا هیچ کشوری نیست که بتواند ادعا کند تولید همه کالاها در آن کشور ارزان‌تر، بهتر و کاراتر از همه کشورهای دیگر است. در ادبیات اقتصادی به خوبی نشان می‌دهند که هر کشوری در ساخت و تولید برخی کالاها مزیت نسبی دارد و در ساخت و تولید برخی کالاها

دیگر مزیت نسبی ندارد. همه نهاده‌های تولید در یک کشور قرار ندارد. همه فناوریها و مهارتها برای ساخت قطعات در یک کشور وجود ندارد و هیچ کشوری نیست که بتواند در همه چیز متخصص شود. منابع محدود کشورها آنها را ملزم می‌کند تا در میان میلیونها کالا و خدماتی که وجود دارد در برخی مزیت بیابند و از تولید و ساخت برخی دیگر صرف‌نظر کنند.

از اینرو کشورها سعی می‌کنند نشان دهند که آنها در تولید کالاهای ارزشمندتر تخصص و مزیت دارند و تولید کالاهای ساده‌تر و کم ارزش‌تر به کشورهای دیگر واگذار شود. امروزه برای همه روشن شده است که ارزش صرفاً به اندازه و بزرگی و وزن نیست. زعفران و طلا ناچیزند اما قیمت زیادی دارند اما سنگ نمک بزرگ و وزین است اما کسی پول زیادی بابت آن نمی‌دهد. به همین قیاس، خودرو و کامیون کالاهایی بزرگ و چشمگیر هستند اما سود آنها در مقایسه با برخی داروهای کوچک و بسیار پیشرفته کمتر است. در جهان امروز کالاهای فناورانه ارزش بیشتری از کالاهای ساده دارند و به همین دلیل کشورها تلاش می‌کنند نشان دهند که آنها می‌توانند در رقابت جهانی برای کالاهای فناورانه حضور داشته باشند و آنها را تولید و به قیمت رقابتی عرضه کنند. حضور در این بازار نیازمند آنست که کشور از فناوریهای روز دنیا عقب نماند و دانش لازم برای کار با فناوریهای جدید را داشته باشد. تحریمها کمترین کاری که می‌کنند این است که کشور را به لحاظ فناوری عقب نگه می‌دارند و موجب می‌شوند دسترسی و حضورش در بازارهای فناورانه کمتر و کمتر شود و به تدریج مزیت نسبی‌اش در کالاهای ساده و کم ارزش منحصر شود!

نکته دیگر آنست که باید در بیشتر امور از جمله تجارت نگاه صفر و یکی نداشت؛ اینگونه نیست که یک کالا را باید کامل در داخل تولید کرد یا کامل از خارج وارد کرد. کشورها این نگاه صفر و یک را کنار گذاشته‌اند. امروزه شرکتها تلاش می‌کنند تا نشان دهند که در تولید برخی قطعات از دیگر شرکتهای داخلی و خارجی بهتر هستند و می‌توانند آن را با کیفیت بهتر و قیمت رقابتی‌تر عرضه کنند. لذا الگوی تولید کالاها از وضعیتی که در گذشته وجود داشت تفاوت کرده است. در گذشته شاید همه قطعات یا اکثر قطعات در داخل ساخته می‌شد اما امروزه مشخص شده که اگر قطعات از بهترین تولیدکنندگان از سراسر دنیا خریده شود و در یک جای دیگر سرهم شود و به محصول تبدیل شود نه تنها کیفیت بهتر خواهد شد بلکه هزینه تمام شده کاهش خواهد یافت. به همین دلیل نگاه کشورها به این سمت رفته است که شرکتهای آنها در زنجیره تولید کالاهای مختلف حضور چشمگیرتری داشته باشند و سهم بیشتری از سبد تجارت جهانی را به کالاهای ساخت خود اختصاص دهند. معنی این حرف این است که اگر در گذشته این امر اهمیت داشت که روی هر کالا عبارت ساخته شده در کدام کشور درج می‌شود امروزه این امر اهمیت دارد که سهم قطعات تولید هر کشور از کالاهای نهایی بیشتر شود ولو آنکه محصول نهایی در یک کشور دیگر سرهم شود.

حال بیایید با این نگاه به این تفکر که معتقد است هرچه کمتر با خارج تجارت داشته باشیم و کالاها را داخلی‌سازی کنیم نگاه کنیم و آن را ارزیابی کنیم. انزوا و دوری از تجارت خارجی به معنی دوری از بازی جهانی است. بیاییم لحظه‌ای موضوع را با فوتبال مقایسه کنیم. شاید در لیگهای داخلی برخی تیمها خیلی قوی و ممتاز به شمار آیند و هواداران و حتی خود بازیکنان در این توهم باشند که در سطح جهان یا دست‌کم آسیا رقیب ندارند. آنها تنها وقتی ارزیابی درستی از خود پیدا می‌کنند که در رقابتهای آسیایی و یا جام جهانی شرکت می‌کنند و تازه آن وقت می‌فهمند مهارت آنها در چه سطح است. تفکراتی که معتقدند باید با ممنوعیت واردات یا تحمیل تعرفه‌های شدید زمینه داخلی‌سازی را فراهم کرد و اقتصاد

را در انزوا نگه داشت در عمل موجب می‌شوند که تولیدکننده داخل نتواند خود را با دیگر تولیدکنندگان جهان مقایسه کند. آنچه در این عدم مقایسه فدا می‌شود رفاه مصرف‌کننده است زیرا منفعت تولیدکننده داخل در این است که مجالی برای رقابتی خارجی ایجاد نشود و مصرف‌کننده ایرانی مجبور شود کالای تولید او را بخرد. اگر این رویه بخواهد در طولانی مدت ادامه یابد نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که سطح رفاه مصرف‌کننده ایرانی نسبت به دیگر شهروندان جهان افول خواهد کرد. کره شمالی نمونه افراط در اجرای این قضیه است. البته روشن است که اگر چنین سیاستی به طور خیلی محدود و کاملاً موقت به دلیل تحریم به کار گرفته شود قابل دفاع خواهد بود اما بیم آن می‌رود که این موقت‌بودن پی در پی تمدید شود و حالت دائمی بگیرد و حذف آن سخت و دشوار شود.

گاه گفته می‌شود که باید از صنایع داخلی حمایت کرد تا آنها به قدری بزرگ و قوی شوند که بتوانند با شرکتهای خارجی بزرگ رقابت کنند. این دیدگاه که به نظریه «حمایت از صنایع نوزاد» معروف است سابقه طولانی دارد و در کشور ما بسیار رواج داشته است. اگرچه اصل این دیدگاه درست است که باید زمینه رشد بنگاه‌های تازه تأسیس فراهم شود اما نکته کلیدی در اجرای درست این نظریه «موقت‌بودن» حمایت است. معمولاً دیده می‌شود که بهانه‌های مختلفی فراهم می‌شود تا این حمایتها تمدید شود و صنایع بعد از چند دهه کماکان نوزاد می‌مانند. معمولاً اگرچه شهروندان می‌پذیرند برای اینکه یک شرکت بتواند جان بگیرد موقتاً رفاه خود را قربانی کند اما در عمل می‌بینند که این قضیه تمام‌شدنی نیست و رفاه بلندمدت آنها قربانی سرپا ماندن شرکتهای داخلی شده است.

همانگونه که حضور در میداين ورزشی بین‌المللی به پختگی و آب دیده شدن بازیکنان منجر می‌شود و عملکرد آنها را ارتقا می‌دهد شرکتهای تولیدی نیز اگر محیط رقابتی حضور داشته باشند انگیزه نوآوری، بهبود کیفیت و بهینه‌کردن فعالیتها را خواهند داشت. همانگونه که بدون فشار امتحان دانشجویان انگیزه مرور درس و رفع اشکالات را نخواهند داشت، بدون هراس از باختن رقابت و ترس از ورشکست‌شدن، بنگاه‌های تولیدی انگیزه بهبود فعالیت را نخواهند داشت.

گاه گفته می‌شود که برای حمایت از شرکتهای تولید داخل باید ممنوعیت واردات، سهمیه‌بندی واردات و یا تعرفه شدید اعمال کرد. همانطور که گفته شد این سیاست نه تنها مطلوب نیست بلکه در عمل نیز امکان‌پذیر نیست و پیامدهای نامطلوبی به دنبال دارد. وقتی یک کشور ممنوعیت واردات از کشور دیگری را اعمال می‌کند کشور یا کشورهای دیگر نیز دست به مقابله می‌زنند و واردات از آن کشور را محدود می‌کنند. این قضیه موجب می‌شود تا کشور مذکور نتواند صادرات خود را افزایش دهد و یک حالت باخت-باخت بین کشورها برقرار می‌شود که قربانی آن شهروندان همه کشورها خواهند بود.

یکی از پدیده‌های جالب این است که هر گاه دولتها سعی می‌کنند با یکی از روشهای گفته‌شده واردات برخی کالاها را سخت یا غیرممکن کنند، قاچاق از مرزها شروع می‌شود. به جز محدود کالاهایی که قاچاق آن غیرممکن است (مانند خودرو) قاچاق بیشتر کالاها ممکن است و با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران، کنترل همه مرزها عملاً غیرممکن است. سخت‌کردن واردات به شکل رسمی از مبادی رسمی موجب رونق واردات غیرقانونی از مرزهای مختلف می‌شود و عملاً شهروندان مرزنشین را به سمت قاچاقچی‌شدن سوق می‌دهد. بسیاری از سیاستمداران فکر می‌کنند که می‌توان جلوی چنین گرایشی را با نیروهای نظامی و انتظامی و برخوردهای امنیتی گرفت. حقیقت این است که در طول تاریخ در کشورهای مختلف انگیزه‌های اقتصادی بر قدرتهای نظامی و برخوردهای امنیتی غلبه پیدا کرده است. وقتی مردم یک



کشور یک کالای خارجی را ترجیح می‌دهند حاضرند پول بیشتری بابت آن پردازند و وقتی این پول زیاد باشد انگیزه‌ای ایجاد خواهد کرد تا برخی از شهروندان فعالیت قاچاق را به‌رغم ریسکهای موجود به‌صرفه ببینند. بسیاری از ماموران که می‌خواهند جلوی آن را بگیرند با پیشنهاد رشوه روبرو می‌شوند و اگر سود فعالیت قاچاق زیاد باشد رقمهای پیشنهادی برای رشوه زیاد خواهد شد و وسوسه پذیرش و نقض قانون در میان ماموران اجرای قانون شدید می‌شود.

دیدگاه‌های گنج‌آفرین در رابطه با تجارت خارجی

پیش از هر چیز باید توجه داشت که رفاه شهروندان یک ملت با گسترش مبادلات فرامرزی افزایش می‌یابد و راههای محدودکننده مبادلات و تجارت خارجی بیش از هر چیز و هر کس به رفاه خود شهروندان آسیب می‌زند. لذا جهت‌گیری تجارت خارجی باید به سمت حذف موانع غیرتعرفه‌ای و کاهش موانع تعرفه‌ای باشد تا انگیزه قاچاق نیز از بین برود و همه ترجیح دهند مبادلات خود را به شکل رسمی انجام دهند.

نکته مهم دیگر آنست که باید حمایت از صنایع به شکل مشروط و موقت باشد و کشور در دام حمایت از یک صنعت نیفتد. شیوه بهتر حمایت آنست که منابع کشور به جای آنکه صرف حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای وارداتی شود صرف تقویت بنگاه‌هایی شود که در بازار جهانی محصول موفق می‌شوند و می‌توانند صادراتی به کشورهای دیگر داشته باشند. حمایت از این شرکتها موجب رشد بیشتر آنها و تحکیم جایگاه آنها در بازار جهانی خواهد شد.

همزمان ضروری است تا روابط خارجی به شکلی سازماندهی شود که شرکتهای داخلی بتوانند در زنجیره تامین جهانی قرار گیرند و بخشی از قطعات مختلف محصولات را که در کشورهای گوناگون تولید می‌شود در ایران تولید کنند و به بنگاه‌های چند ملیتی عرضه کنند.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
- دیدگاه افراطی درباره خودکفایی - ممنوعیت واردات و یا سهمیه‌بندی و یا بالا بردن تعرفه - حمایت غیرمشروط از صنایع داخلی	- برون‌گرایی - پایین آوردن تعرفه - حمایت موثر از صادرکنندگان - پیوستن به زنجیره تامین جهانی

۷- بازار مالی

نظام مالی برای اقتصاد بسیار اهمیت دارد زیرا نقش واسطه را میان دارندگان منابع مازاد و سرمایه‌گذاران ایفا می‌کند و با تامین اعتبار و سرمایه، از تولید پشتیبانی مالی می‌کنند. در اقتصاد همواره افرادی هستند که درآمدشان بیش از مصرفشان است زیرا می‌خواهند بخشی از درآمد را برای آینده پس‌انداز کنند. در عین حال افرادی هستند که ایده‌هایی برای راه‌اندازی کسب‌وکار سودآور دارند اما منابع لازم و کافی برای تحقق این ایده را ندارند. اگر نظام مالی برقرار نباشد تنها افرادی می‌توانند ایده‌های خود را محقق کنند که ثروتمند باشند اما نظام مالی کمک می‌کند تا افراد بتوانند از نهادهای مالی نظیر بانک منابعی را در اختیار بگیرند و آن را در جهت تحقق آن ایده به کار بندند. امروزه رفتارهای متعددی در مورد نهادهای مالی کشور مطرح است و طبیعتاً یک نامزد ریاست‌جمهوری نمی‌تواند بگوید که در این مورد برنامه‌ای ندارد. لذا باهم به تفکیک هر بخش از بازار مالی را مرور کرده و مطالبه‌های درست را از مطالبه‌های نادرست جدا می‌کنیم.

۷-۱- نظام بانکی

کمتر کسی است که در مورد اهمیت نظام بانکی تردید داشته باشد. هرگاه کارخانه بزرگی راه‌اندازی می‌شود در مراسم افتتاح از یک بانک خاص که منابع لازم را تامین کرده تشکر می‌شود. از سوی دیگر وقتی صاحبان صنایع با مسئولان حکومتی و رسانه‌ها درددل می‌کنند از فشار بانکها جهت بازپرداخت وام و از نرخهای بالای بانکی گلایه می‌کنند. گاه برخی تولیدکنندگان عملکرد برخی بانکها را در کنار نظام مالیاتی و تامین اجتماعی مهمترین موانع رونق تولید بر می‌شمرند و چون امسال سال پشتیبانی از تولید و مانع‌زدایی نامیده شده حتماً نامزدهای ریاست‌جمهوری ناگزیر خواهند بود به این موضوع بپردازند.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد عملکرد نظام بانکی

شاید اولین چیزی که هر مشتری بانک طلب کند، این است که نرخ بهره وام دریافتی پایین باشد. در شرایطی که نرخ بهره وام در اکثر کشورهای دیگر یک رقمی و یا زیر ۱۵ درصد است نرخ بهره‌های حدود ۲۰ درصد و یا بالاتر توسط نظام بانکی موجب گلایه وام‌گیرندگان می‌شود و پیوسته بر ضرورت کاهش نرخ بهره وامهای بانکی تاکید دارند. علت گلایه آنها این است که بنگاه‌های تولیدی برای تامین سرمایه در گردش و یا توسعه خطوط تولید به منابع وام بانکی وابسته هستند و در اثر بهره بالا با هزینه مالی سنگینی روبرو می‌شوند و این امر یا سود آنها را کاهش می‌دهد و یا احياناً آنها را به زیان و ورشکستگی می‌کشاند.

پیشنهادی که معمولاً عرضه می‌شود این است که بانک مرکزی باید بانکها را ملزم کند تا نرخ سود بانکی را کاهش دهند تا رونق تولید و سرمایه‌گذاری رخ دهد. واقعیت آنست که نرخ سود، قیمت سرمایه است و قیمت آن مثل کالاهای دیگر از مقایسه عرضه و تقاضا مشخص می‌شود. اگر نظام بانکی بخواهد بهره وامها را کمتر از نرخ سودی که از بازار مالی بیرون می‌آید تعیین کند مشکلات مختلفی بروز می‌کند. اولین مشکل این است که بازار سیاه وام و به تبع آن رانت شکل می‌گیرد یعنی افرادی وام با نرخ رسمی که پایین قرار داده می‌شود می‌گیرند و آن را با نرخ بالاتر که نزدیک نرخ بازار است به دیگران واگذار می‌کنند. همانطور که دو نفری شدن در مورد کالاها و ارز رانت فراوانی ایجاد می‌کند، دو نفری شدن نرخ بهره رانت و فساد در شبکه بانکی به وجود می‌آورد.

نکته دوم این است که این سیاست قابل دوام نیست زیرا منابع بانکها از محل سپرده‌هایی تامین می‌شود که روی آن سود پرداخت می‌شود. یا بانکها ناگزیر می‌شوند سود سپرده را کاهش دهند که در این صورت سپرده‌گذاران به جای سپرده‌های بلندمدت به رفتارهای غیرمعارف مثل سوداگری مسکن و ارز روی می‌آورند که برای اقتصاد مضر است. یک لحظه دهه شصت را به یاد آورید که تورم دو رقمی بود ولی بانکها روی سپرده‌های مردم سود یک رقمی می‌دادند. مردم چون به روشنی می‌دیدند که قدرت خرید سپرده‌هایشان رو به کاهش است یا پول خود را به سپرده تبدیل نمی‌کردند و یا کالاهای بادوام در خانه احتکار می‌کردند. در بیشتر سالهای پس از انقلاب نرخ سود سپرده کمتر از نرخ تورم بوده و به همین دلیل خانوارها پیوسته تمایل پیدا کرده‌اند تا پس‌اندازشان را به ارز و طلا یا ملک و ساختمان تبدیل کنند.

یا بانکها مجبور می‌شوند کماکان سود سپرده بالایی پرداخت کنند و هم زمان بهره وام کمی بگیرند که در این صورت به سرعت زیان‌ده و ورشکسته می‌شوند. امروز کاملاً روشن است که با نهادهای مالی ورشکسته نمی‌توان به توسعه و پیشرفت



رسید و قوت نهادهای مالی به رونق اقتصادی منجر می‌شود. لحظه‌ای تصور کنید که بانک وام ارزان بدهد و به تدریج زیان شناسایی کرده و زیان انباشته بزرگی به وجود آورد. نهایتاً دولت ناگزیر می‌شود با تزریق سرمایه از محل بودجه بیت المال آن بانکها را نجات دهد. آیا این رفتار با معیار عدالت اجتماعی سازگار است؟ آیا منصفانه است وام ارزان داده شود تا برای برخی تولیدکنندگان سرمایه ارزان تمام شود اما هزینه آن از جیب عموم مردم از جمله فقرا پرداخت شود؟ کسی مشکلی ندارد که سرمایه به قیمت درست به همه متقاضیان پرداخت شود اما قیمت درست قیمتی است که در بازار مشخص می‌شود نه قیمتی که سیاستمداران خود صلاح بدانند! بنابراین در هر دو حالت سیاست سرکوب نرخ بهره جوابگو نخواهد بود و مشکلات بیشتری ایجاد خواهد کرد.

گاه گفته می‌شود که باید بانکها را از برخورد با وام گیرندگانی که اقساطشان به دلایل مختلف عقب افتاده بازداشت و این امر با شعار حمایت از تولید و رفع موانع کسب و کار بیان می‌شود. البته منطقی است که در شرایط خاصی مثل تحریم که صنایع مختلف کم یا زیاد با مشکل روبرو شده‌اند نظام بانکی انعطاف بیشتری نشان دهد و با مهلت دادن مجدد راه را برای ادای تعهدات باز نگه دارد اما روشن است که اگر این قضیه بخواهد رویه شود، نه فقط بنگاه‌های مظلومی که از عوامل خارج از کنترل مثل تحریم آسیب دیدند بلکه وام گیرندگان فاسدی که اهل پس‌ندادن تسهیلات دریافتی هستند مدعی خواهند شد و زمینه سوءاستفاده برای آنها فراهم خواهد شد. حال یک لحظه با خود تصور کنید که اگر نظام بانکی اقساط خود را پس نگیرد و از اهرم‌های قانونی برای تحت فشار قراردادن وام گیرندگان جهت بازپرداخت وام‌های دریافتی استفاده نکند چه رخ خواهد داد. به سرعت منابع بانک تمام می‌شود و بانک دیگر نمی‌تواند به بنگاه‌های دیگری که متقاضی دریافت تسهیلات و تامین سرمایه در گردش هستند وام دهد! بدیهی است که رابطه بانک و بنگاه‌های اقتصادی رابطه‌ای مستمر و پیوسته است و در یک اقتصاد سالم باید منابع پیوسته گردش کند تا اقتصاد در رونق باشد.

دیدگاه‌های گنج‌آفرین در مورد نظام بانکی

روشن است که کاهش نرخ سود بانکی هدفی قابل قبول است اما روش تحقق آن اهمیت بسزایی دارد. یک مطالبه درست و به حق آنست که ساختار نظام بانکی اصلاح شود یعنی در مورد بانکهای زیان‌ده و غیرمنضبط، تعیین تکلیف صورت گیرد. وجود این قبیل بانکها از جمله عواملی است که رقابت ناسالم و مخرب نرخ بهره را به وجود آورده و نرخها را بالا می‌برد. بانک مرکزی باید این توانایی را داشته باشد که بانکهای مشکل‌دار را منحل، بازسازی اساسی یا ادغام کند.

در عین حال دولت و حاکمیت سیاستهایی را به کار گیرند که ثبات اقتصادی بیشتر شده و نوسانات اقتصاد ایران کاهش یابد. شوکهای مختلفی که به واسطه تحولات سیاسی و مسائل بین الملل به اقتصاد ایران وارد می‌شود نهایتاً اثرات مخرب خود را به شرکتها و کارخانجات وارد می‌کند و وقتی این بنگاه‌های تولیدی آسیب می‌بینند نمی‌توانند تعهدات خود را در قبال بانکها عملی کنند. هرچه در روابط بین الملل کشور ثبات بیشتر و در سیاست داخلی آرامش بیشتری برقرار باشد، رابطه بانکها و مشتریان سالم‌تر می‌شود و در این رابطه اختلال کمتری به وجود می‌آید.

نه تنها آرامش سیاسی بلکه آرامش اقتصادی به شکل تورم کم برای بهبود عملکرد نظام بانکی ضروری است. اگر تورم بالا باشد بانکها نمی‌توانند سود سپرده کمی به مردم پرداخت کنند زیرا قدرت خرید سپرده مردم کم می‌شود. از اینرو تا وقتی نرخ تورم بالاست نمی‌توان به کاهش نرخ سود بانکی امید است. مسیر منطقی آنست که ابتدا تورم با سیاستهای درست کنترل شود و آن وقت می‌توان به سمت کاهش نرخ سود بانکی هم در سمت سپرده‌ها و هم در سمت وام حرکت

کرد. نرخ تورم بالا یک اثر نامطلوب دیگر نیز دارد. در تورم‌های بالا غیرمتعهد بودن وام‌گیرندگان در قبال بانکها جذاب می‌شود زیرا هرچه وام‌گیرنده بازپرداخت وام خود را به تأخیر اندازد پرداخت آن (حتی با وجود جریمه‌ها) آسان‌تر و ارزان‌تر می‌شود زیرا ارزش پول در طول زمان به واسطه تورم کاهش می‌یابد.

بهبود روابط خارجی برای بهبود عملکرد بانکی از جهات دیگری نیز مفید است. وقتی در روابط خارجی تنش وجود نداشته باشد مبادلات بازرگانی بین اقتصاد ایران و دیگر کشورها بیشتر می‌شود و خدمات بانک در این زمینه رشد و گسترش می‌یابد و درآمدهای کارمزدی بانک از محل این فعالیتها رشد می‌کند. وقتی اقتصاد ایران بسته است عمده درآمد بانکها از محل پرداخت وام تأمین می‌شود که درآمدهای بهره‌ای گفته می‌شود اما در یک اقتصاد باز و شکوفا درآمدهای غیربهره‌ای رشد قابل توجهی می‌یابد و تکیه بانک به کسب درآمد از محل بهره کاهش می‌یابد.

روابط خارجی کم تنش زمینه همکاری و حتی ورود بانکهای خارجی را فراهم می‌کند. یکی از کم‌هزینه‌ترین راههای اصلاح بانکهای مشکل‌دار داخلی، فروش آنها به بانکهای قوی خارجی است که آنها را اصلاح کنند و با تزریق سرمایه و اصلاح رویه‌ها، بانکها را به وضعیت مناسبی برگردانند. حضور بانکهای خارجی و همکاری نزدیک‌تر بانکهای داخلی با بانکهای ممتاز خارجی، زمینه رشد و بهبود عملکرد و ارتقای بهره‌وری در نظام بانکی را فراهم می‌کند. نتیجه مستقیم بهبود بهره‌وری در نظام بانکی کاهش نرخ بهره و کاهش فاصله بین بهره وام و نرخ سود سپرده است.

یکی از امور ضروری در نظام بانکی تقویت سرمایه بانکهاست. هرچه سرمایه بانکها تقویت شود، قدرت وام‌دهی بانکها بهتر شده و برای پشتیبانی مالی از تولید توان بیشتری خواهند داشت. زیانهای موجود در نظام بانکی موجب شده تا در برخی بانکها سرمایه بانک که با آن بتواند کار کند به شدت کاهش یابد و بانک نتواند وظیفه خود را به شکل مقرر انجام دهد. حرکت در این مسیر موجب خواهد شد تا پدیده ادغام بانکهای کوچک رخ دهد و به تبع آن کارایی عملکرد آنها ارتقا پیدا کند.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرين)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرين)
- تسهيلات تکلیفی - سرکوب نرخ بهره - امهال بی‌ضابطه وام‌های نکول شده	- تقویت سرمایه بانکها - ادغام بانکهای کوچک و معیوب - تسهیل ورود بانکهای خارجی - کاهش تورم

۲-۷- بازار بورس

بازار بورس بازاری است که در آن بنگاه‌های اقتصادی منابع لازم برای توسعه فعالیتها را نه از طریق قرض بلکه از طریق یافتن شریکهای جدید تأمین می‌کنند. وقتی یک بنگاه اقتصادی می‌خواهد منابع جدیدی تأمین کند و سهامداران موجود ظرفیت آوردن سرمایه بیشتر ندارند و راه برای استقراض از بازار مالی فراهم نیست، بنگاه‌های تصمیم می‌گیرند وارد بورس شوند یعنی بخشی از سهام خود را به سرمایه‌گذاران بورسی واگذار می‌کنند و از محل سهم فروخته‌شده منابع بیشتری برای بانک تجهیز می‌شود.



در سال ۱۳۹۹ بازار بورس با رشد فوق‌العاده‌ای روبرو شد و همین امر زمینه جذب توده مردم را به این بازار موجب شد. هیجان عجیبی ایجاد شده بود و بسیاری از افراد فکر می‌کردند که از بازار سرمایه چه درآمد هنگفتی می‌توان داشت و آنها تا کنون غافل بوده‌اند. همین امر موجب شد تا سرمایه‌های خرد و کلان مردم به سمت بازار سرمایه آمد اما بازار سرمایه با یک افت شدید روبرو شد و نهایتاً کسانی که در اوج قیمت‌ها وارد شده بودند متضرر شدند. با توجه به گستردگی افراد متضرر از بازار بورس فشار زیادی متوجه سیاستمداران و ارکان حاکمیت است که در مورد بازار بورس تدبیری بیندیشند و وعده‌های مشخصی در این زمینه مطرح کنند.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد بازار بورس

با توجه به زیان بخش بزرگی از جامعه که در قیمت‌های بالای سهام وارد بازار بورس شدند، این دیدگاه در میان برخی افراد شکل گرفته که دولت باید منابع عمومی را برای بالا بردن شاخص بورس هزینه کند. این دیدگاه در میان بازندگان بازار بورس به شدت رواج یافته و بیم آن می‌رود که سیاستمداران نیز مشابه آن را وعده دهند. چنین اقدامی نادرست است زیرا دولت تعهد و تضمینی در قبال سودآوری در بازار بورس نداده و نباید بدهد. بازار بورس بازاری ریسکی است و افراد باید بدانند همانطور که سود این بازار بیش از سپرده‌گذاری در بانک است زیان آن هم می‌تواند بیشتر باشد.

منابع بودجه عمومی و یا صندوق توسعه ملی متعلق به همه مردم اعم از دارندگان پس‌انداز و افراد فقیر فاقد پس‌انداز است. هزینه‌کرد درست بودجه دولت به این است که منابع عمومی در اموری که منافع آن متوجه همگان باشد صرف شود. هزینه‌کردن بودجه عمومی برای بالا بردن شاخص بورس موجب سودآورتر شدن فعالیت سرمایه‌گذاری بخش دارای پس‌انداز جامعه خواهد بود ولی نفعی برای بقیه جامعه نخواهد داشت اما موجب خواهد شد تا بودجه دولت برای رسیدگی به امور عام‌المنفعه که فایده‌اش به همه جامعه می‌رسد یا امور مرتبط با فقرزدایی منابع کمتری داشته باشد و کمتر بتواند در این عرصه‌های ضروری ایفای نقش کند. چنین کاری به معنی مالیات‌گرفتن از کل جامعه و از جمله بخش فقیرتر و توزیع آن به بخش غنی‌تر جامعه است که امر معقولی نیست زیرا اصولاً بازتوزیع باید از بخش غنی (دارندگان پس‌انداز) به سمت بخش فقیر (فاقدان پس‌انداز) باشد. در شرایطی که دولت بدهی زیادی دارد هزینه‌کردن منابع عمومی برای تضمین سودآوری سرمایه‌گذاران در بازار بورس قابل قبول نیست.

گاه گفته می‌شود نهادهای وابسته به دولت و حکومت و نهادهای عمومی شبه دولتی ملزم شوند تا منابع خود را در بازار سرمایه وارد کنند تا شاخص رونق خوبی بیابد. در واقع هدف این پیشنهاددهندگان این است که شاخص بتواند رشد کند تا اشخاص حقیقی که در بازار هستند بتوانند با زیان کمتر و یا سود قابل قبول از بازار خارج شوند. این سیاست نیز صحیح نیست زیرا دقیقاً عکس خصوصی‌سازی است. ایده درست این است که دستگاه‌های دولتی و نهادهای عمومی سهام خود را در بازار واگذار کنند و منابع حاصل از این واگذاری را صرف پرداخت تعهدات و یا انجام سرمایه‌گذاری‌های جدید نمایند. در شرایطی که در کشور سرمایه‌گذاری به اندازه کافی انجام نمی‌شود عقلایی آنست که نهادهای دولتی و شبه دولتی در انجام سرمایه‌گذاری پیشقدم باشند.

گاه گفته می‌شود که دامنه نوسان طوری تعریف شود که افت سهام خیلی ممکن نباشد تا سهامداران فعلی بیش از این متضرر نشوند. این ایده نیز شیوه درستی برای مدیریت بازار نیست. پیشفرض پیشنهاددهندگان این ایده آنست که چون مردم از بازار سرخورده شده‌اند اگر حرکت سهام در جهت پایین آزاد باشد، هجوم مردم برای خروج از بازار بورس موجب

افت شدید شاخص شده و زیان جمعی به دنبال خواهد داشت. در ارزیابی این ایده باید گفت نباید مردم را غیرعقلانی فرض کرد. اگر مردم برای خروج از بازار هجوم ببرند و قیمت هر سهم به شدت افت کند، بسیاری از افراد به این نتیجه خواهند رسید که سهم‌ها بیش از حد ارزان شده و تصمیم می‌گیرند که منابع خود را خارج نکنند و یا منابع جدیدی به بازار بیاورند تا این سهم‌های بیش از حد ارزان را خریداری کنند!

دیدگاه‌های گنج‌آفرین در مورد بازار سرمایه

سیاستمداران و سیاستگذاران باید بیش از اینکه نگران رشد یا افول شاخص باشند نگران آن باشند که بازار فعالیت درست و سالمی داشته باشد. برای تشبیه می‌توان گفت که برای مسئولان فدراسیون پیروزی هیچ تیمی هدف نیست گرچه ممکن است شخصا به یکی از تیم‌ها علاقه داشته باشند اما مسئولیت آنها حکم می‌کند تا قواعدی را به اجرا گذارند که رقابت‌های شدید و سازنده باشد تا آن ورزش خاص رونق خوبی پیدا کند. مسئولان اجرایی کشور نیز موظفند تا شرایطی را فراهم کنند که بازار بورس فعالیت درست و سالمی داشته باشد.

فعالیت درست بازار بورس به این معنی است که مداخله دولت در امور شرکتهای بورسی که موجب کاهش سود یا زیان‌دهی آنها می‌شود کاهش و یا متوقف شود. به عنوان مثال در حال حاضر دولت روی محصولات سیمانی قیمت پائینی تعیین می‌کند و به امید کنترل قیمت مسکن نمی‌گذارد شرکتهای سیمانی سود مناسبی کسب کنند. این قبیل رفتارها به زیان مستقیم سهامداران شرکتهای سیمانی است و ناقض حقوق مالکیت این سهامداران است. مسئولان بازار سرمایه باید به نمایندگی از سهامداران در مقابل فشار دولت برای مداخله در امور شرکتهای ایستادگی کرده و منافع سهامداران را پاسداری کند.

فعالیت سالم بورس به این معنی است که تقلب و سوءاستفاده از اطلاعات ممکن نباشد و جلوی آن گرفته شود. در حال حاضر این امکان وجود دارد که با تبانی میان چند فعال بازار، قیمت برخی سهم‌های کوچک دچار فراز و فرودهای شدید شود و در این بالا و پایین رفتن، عاملان تبانی سود کلان کرده و افراد قربانی زیان بزرگی را متحمل شوند. در کشورهای توسعه‌یافته یک وظیفه مهم نهاد ناظر بر بازار سرمایه، کشف تقلب و تبانی و گرفتن جریمه‌های مالی سنگین از متقلبان است. اگر فعالان بازار احساس نکنند که رقابت منصفانه‌ای در بازار سرمایه برقرار است و سوءاستفاده‌های اطلاعاتی رواج دارد، انگیزه‌ای برای آوردن منابع بیشتر به این بازار نخواهند داشت.

بازار سرمایه ایران باید عمیق شود؛ به این معنا که ورود شرکتهای به بورس تسهیل و تشویق شود. بازار سرمایه جایی است که شرکتهای می‌توانند تامین سرمایه شوند و هرچه حضور شرکتهای در بازار سرمایه بیشتر شود بنیه این بازار قویتر می‌شود. حضور شرکتهای در بازار بورس نه تنها فشار تامین مالی از بانک را کم می‌کند بلکه شفافیت را در عرصه بنگاه‌های اقتصادی بیشتر کرده و مجال فراختری برای خرید و فروش سهام ایجاد می‌کند. روشن است که رشد بازار سرمایه فرصت بی نظیری برای دولت برای تامین مالی کسری بودجه و خصوصی‌سازی سالم و بی حاشیه است.

عمیق شدن بازار سرمایه مستلزم آنست که بازیگران بیشتر و سرمایه افزونتری به این بازار سرازیر شود تا نوسانات و هیجانات آن کمتر شود. روشن است که این امر وقتی میسر می‌شود که مجال فعالیت افراد بیشتری فراهم شود. هرچه نهادهای بازار سرمایه رشد و گسترش کیفی و کمی بیشتری داشته باشند امکان بیشتری برای وارد کردن منابع بیشتر



فراهم می‌شود. در حال حاضر انحصار شدیدی در اعطای مجوز فعالیت در بخشهای مختلف اعم از کارگزاری، سبدگردانی، شرکتهای مشاوره سرمایه‌گذاری، تامین سرمایه و ... وجود دارد. وجود انحصار و تباری در قیمت ارائه خدمات موجب شده تا مردم برای حضور در بازار سرمایه هزینه زیادی بپردازند و سود غیرمتعارفی نصیب دارندگان مجوزهای انحصاری شود. در یک بازار سرمایه درست، رقابت میان ارکان موجب می‌شود تا قیمت ارائه خدمات کاسته و رفاه شهروندان حداکثر شود. وجود نهادهای مختلف کمک می‌کند تا سواد مالی توده مردم بیشتر شود و رفتارهای هیجانی آنها در دوره‌های رونق و رکود بورس کاهش یابد.

نبایدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بایدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
• استفاده از منابع بودجه دولت یا صندوق توسعه ملی • برای حفظ شاخص • الزام بانکها به خرید سهام • مدیریت شاخص	• حذف دامنه نوسان • حذف حجم مبنا • کاهش مداخله دولت در قیمت محصولات شرکتهای بورسی • مقابله با فساد و تقلب در خرید و فروش سهام • رفع انحصار در فعالیت نهادهای بازار

۷-۳- صندوق‌های بازنشستگی

یکی از مسائلی که در جامعه پیوسته شنیده می‌شود این است که حقوق بازنشستگان کافی نیست و آنها در تامین معیشت خود با دشواری زیادی روبرو هستند. هرجا نشستی با مسئولان برگزار می‌شود یک یا چند نفر بازنشسته به نمایندگی از دیگران گلایه‌هایی از این دست مطرح می‌کنند. در کنار آن موضوع تبعیض میان بازنشستگان جدید و قدیم مطرح است و همسان‌سازی حقوق بازنشستگان مطالبه به حقی است که وجود دارد. با توجه به اینکه جمعیت سالمندان در ایران رو به افزایش است وزن سیاسی آنها پیوسته بیشتر می‌شود و تصور می‌شود سیاستمداران متمایل باشند برای کسب رای آنها دیدگاه‌های خاصی در مورد صندوق‌های بازنشستگی داشته باشند که می‌تواند درست یا نادرست باشد. در ادامه این دیدگاه‌های درست و نادرست را مرور خواهیم کرد.

دیدگاه‌های رنج‌آفرین در مورد صندوق‌های بازنشستگی

ممکن است گفته شود سیاست درست در مورد صندوق‌های بازنشستگی افزایش حقوق بازنشستگان تا جایی است که فقر سالمندی نداشته باشیم یعنی کسی در سالمندی به دلیل درآمد بازنشستگی کم زیر خط فقر قرار نداشته باشد. برخی ممکن است فراتر رفته و معتقد باشند که حقوق بازنشستگان را باید تا جایی افزایش داد که آنها زندگی شایسته‌ای را بتوانند تامین کنند خصوصاً اینکه آنها در سنی هستند که فرزندانشان می‌خواهند ازدواج کنند و دارای نوه و نتیجه می‌شوند. همچنین همه می‌دانیم که با بالا رفتن سن اقسام بیماریها به سراغ سالمندان می‌آید و هزینه‌های درمانی و پرستاری آنها به شدت مضاعف می‌شود تا جایی که فقر برخی سالمندان به دلیل هزینه‌های درمانی است.

این دیدگاه بسیار جذاب است و آرزوی یکایک سیاستمداران در تمام کشورهای دنیاست اما واقعیت آنست که این سیاست پیشنهادی بسیار آرمانی است اما متأسفانه جهان واقعی سرشار از محدودیتهایی است که با وضع آرمانی اختلاف زیادی



پیدا می‌کند. مهمترین پرسشی که هر وعده‌ای باید پاسخ دهد این است که منابع آن از کجا تامین خواهد شد؟ چگونه می‌توان پول زیادی که چنین راه‌حلی طلب می‌کند فراهم کرد؟

یک پاسخ این است که آن را از خود صندوق‌های بازنشستگی تامین می‌کنیم. صندوق‌های بازنشستگی بر اساس این فلسفه تاسیس شده‌اند تا در دوران جوانی و میانسالی فرد که شاغل است حق بیمه‌هایی دریافت کند تا در دوران سالمندی حقوق قابل قبولی پرداخت کند. به همین دلیل بازنشستگان انتظار دارند که در دوران بازنشستگی که فرصت‌های شغلی چندانی پیش روی آنها قرار ندارد بتوانند از صندوق‌های بازنشستگی حقوق مکفی دریافت کنند. اشکالی که برای اجرای این خواست وجود دارد این است که صندوق‌های بازنشستگی قرار است نه تنها حقوق بازنشستگان فعلی بلکه حقوق بازنشستگان آینده را نیز تامین کند. اگر همه دارایی‌ها و منابع صندوق‌ها برای تامین نیاز کامل بازنشستگان فعلی هزینه شود منابعی برای بازنشستگان آینده باقی نخواهد ماند و چون بازنشستگان آینده بیمه پردازان فعلی هستند آنها از پرداخت حق بیمه خودداری خواهند کرد و صندوق‌های بازنشستگی در پرداخت حقوق فعلی بازنشستگان موجود نیز در خواهند ماند.

شاید گفته شود که اگر منابع صندوق‌های بازنشستگی تکافوی تامین حقوق کافی برای صندوق‌های بازنشستگی را نمی‌کند لازم است دولت وارد شود و کسری بودجه آنها را دولت پرداخت کند. در حال حاضر در مورد دو صندوق بازنشستگی کشوری و صندوق بازنشستگی لشکری همین ایده اجرا می‌شود یعنی درصد ناچیزی از حقوق بازنشستگان این صندوق‌ها توسط خود صندوق‌های بازنشستگی تامین و مابقی توسط دولت پرداخت می‌شود. حال باید پرسش کرد که آیا تعمیم این مسئله به کل صندوق‌های دیگر امکان‌پذیر و به صلاح است؟

واقعیت این است که اجرای این کار برای صندوق‌های دیگر در حال حاضر نه امکان‌پذیر و نه به صلاح است. اجرای این امر امکان‌پذیر نیست زیرا دولت بودجه مازادی ندارد که بخواهد صرف این امر کند. هر هزینه جدیدی که دولت بر دوش کشد ناگزیر کسری بودجه را تشدید خواهد کرد و پیامد آن به شکل تورم دامن کل جامعه از جمله خود بازنشستگان را خواهد گرفت. همچنین این قبیل هزینه‌ها بودجه جاری را به زیان بودجه عمرانی تقویت می‌کند. به عبارت دیگر هرچه دولت ناگزیر شود بیشتر حقوق و دستمزد پرداخت کند مجال کمتری می‌یابد تا زیرساخت‌های کشور را توسعه دهد و در نتیجه امکان رشد و بهبود کل اقتصاد کمتر می‌شود که در بلندمدت کل مردم را فقیر خواهد کرد و جایگاه مردم ایران از نظر رفاه نسبت به دیگر کشورهای جهان افول خواهد نمود.

دیدگاه‌های گنج‌آفرین در مورد صندوق‌های بازنشستگی

در وهله اول باید تلاش کرد تا آهنگ رشد هزینه در صندوق‌های بازنشستگی را کند کرد تا صندوق‌های بازنشستگی بتوانند از پس هزینه‌های موجود به شکل شایسته تری برآیند. معنای آن این است که باید قوانین و آئین نامه‌ها را طوری تنظیم کرد که روند بازنشسته‌شدن کند شود تا منابع مالی موجود را صرف تعداد کمتری بازنشسته کرد. راه انجام این کار آنست که سن بازنشستگی به آرامی و به تدریج افزایش یابد. در حال حاضر سن بازنشستگی در ایران پایین است (حدود ۵۳ سال) اما در بیشتر کشورهای جهان سن بازنشستگی حدود ۶۰ سال است و کشورها به این سمت حرکت کرده‌اند که سن بازنشستگی را به ۶۵ سال افزایش دهند.



یکی از اموری که موجب شده تا تعداد بازنشستگان با سرعت زیاد افزایش یابد قوانین و آیین‌نامه‌های مرتبط با مشاغل سخت و زیان‌آور است. به بهانه‌های مختلف و در مقاطع گوناگون صنف‌ها و گروه‌های گوناگون تلاش کرده‌اند تا شغل و پیشه خود را سخت و زیان‌آور معرفی کنند. پیامد این کار این شده است که به جای ۳۰ سال کارکردن برای دریافت ۳۰ روز حقوق، مثلاً ۲۵ سال کار می‌کنند ولی کماکان ۳۰ روز حقوق را طلب می‌کنند. در کشورهای مختلف تلاش می‌شود تا سن بازنشستگی بالا رود یعنی افراد بیش از ۳۰ سال کار کنند و بیش از ۳۰ سال حق بیمه پرداخت کنند تا بتوانند ۳۰ روز حقوق دریافت کنند اما در کشور ما با قوانین سخاوتمندانه طیف گسترده‌ای از شغل‌ها سخت و زیان‌آور تلقی شده‌اند و در نتیجه افراد سال‌های کمتری حق بیمه می‌پردازند و زود بازنشسته می‌شوند. وقتی افراد زود بازنشست می‌شوند یعنی دوره بازنشستگی آنها تا زمان مرگ طولانی‌تر می‌شود و هزینه تحمیل شده به صندوق‌های بازنشستگی به شدت بیشتر می‌شود. اصولاً نظام انگیزشی باید به این سمت باشد که افراد را به کار ترغیب کند ولی قوانین بازنشستگی موجود در کشور به نحوی است که افراد را ترغیب می‌کند تا زود بازنشست شود و در خانه استراحت کنند و حقوق بگیرند و پیوسته از کمبود حقوق بازنشستگی شکایت کنند. روشن است اقتصادهایی پیشرفت می‌کنند که تلاش و کوشش در آنها بیشتر باشد تا عدم تلاش و استراحت!

برای کاهش هزینه‌های بازنشستگی باید نه تنها ورودی بازنشستگان را کنترل کرد بلکه باید راه سوءاستفاده در تعیین حقوق بازنشستگی را بست. نظام‌های بازنشستگی به این شکل تعریف می‌شوند که افراد حق بیمه بپردازند و این حق بیمه‌ها سرمایه‌گذاری شود و سود حاصل از این سرمایه‌گذاری به همراه حق بیمه به خود فرد در دوران بازنشستگی برگردانده شود. حال اگر افراد تقلب کنند یعنی در طول سال‌های کاری کمترین حق بیمه را بپردازند ولی در چند سال آخر بالاترین حق بیمه را گزارش کنند و حقوق بازنشستگی بالایی بر اساس این سال‌های آخر برای آنها تعیین شود قطعاً صندوق‌های بازنشستگی زیان می‌کنند یعنی منفی به این افراد به زیان دیگر افرادی که صادقانه حق بیمه خود را پرداخت کرده‌اند عرضه می‌شود. برای اینکه راه سوء استفاده بسته شود باید حقوق بازنشستگی با سال‌های طولانی‌تر پرداخت حق بیمه متناسب شود.

مسئله دیگری که مشکل صندوق‌های بازنشستگی را به وجود آورده آنست که از محل سرمایه‌گذاری حق بیمه‌های دریافتی سود کافی حاصل نمی‌شود. بخشی از مسئله به این بر می‌گردد که اقتصاد ایران در سال‌های گذشته رشد قابل توجهی نداشته است و طبیعتاً بازده سرمایه‌گذاریها پایین بوده است. از سوی دیگر بخش سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی به نوعی حیات خلوت سیاستمداران شده است. انتصاب‌های سیاسی به جای به کارگیری مدیران شایسته موجب شده تا شرکت‌هایی که سهام آن متعلق به صندوق‌های بازنشستگی است عملکرد ضعیفی داشته باشند. همچنین فشارهای سیاسی موجب شده است تا صندوق‌های بازنشستگی در عرصه‌ها و مکان‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که توجیه اقتصادی بالایی نداشته است و در نتیجه عملکرد این سرمایه‌گذاریها ضعیف مانده است.

برای حل مسئله باید آسیب‌شناسی کرد که چرا صندوق‌های بازنشستگی سیاست‌زده شده‌اند؟ ریشه این مشکل به این بر می‌گردد که انتصاب‌های اصلی مسئولان صندوق توسط شخصیت‌های سیاسی دولتی انجام می‌شود. باید قانون مذکور به نحوی تغییر کند که سه جانبه‌گرایی در مورد صندوق‌های بازنشستگی به شکل واقعی ایجاد شود. لازم است سهم دولت در هیات امنای صندوق‌های بازنشستگی کاهش یافته و سهم بازنشستگان و افراد شاغل از نسل‌های مختلف افزایش یابد.

هدف این است که راه نفوذ افراد سیاسی کوچک شده و سهم ذینفعان اصلی صندوق‌های بازنشستگی بیشتر شود تا آنها مانع از اثرگذاری فشارهای سیاسی بر عملکرد صندوقهای بازنشستگی شوند. باید دقت کرد که سهم بازنشستگان و افراد شاغل بیمه‌پرداز متناسب باشد زیرا اگر سهم هر کدام بیشتر شود صندوقها می‌توانند به زیان بخش دیگر عمل کنند. باید نماینده نسلهای مختلف در صندوق‌ها حاضر باشند زیرا منافع نسلهای مختلف در تعارض با هم است و اگر نمایندگان یک نسل در هیات امنای صندوقهای بازنشستگی غالب باشند می‌توانند منابع صندوق را به سمت منافع نسل خود سوق دهند.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
- افزایش تعداد مشاغل سخت و زیان‌آور - بازنشستگی زود هنگام - سرمایه‌گذاری صندوقها در عرصه‌هایی با نیت فقرزدایی یا اشتغال‌زایی - افزایش حقوق بازنشستگان بدون توجه به ملاحظات بیمه‌سنجی	- افزایش تدریجی سن بازنشستگی - ایجاد تناسب بین حقوق بازنشستگی با دوره طولانی‌تری از بیمه‌پردازی - اصلاح نظام حکمرانی صندوق‌های بازنشستگی - دریافت مطالبات صندوقها از دولت

۸- نقش دولت در اقتصاد

اگرچه در انتخابات ریاست‌جمهوری افراد برای تصدی قوه مجریه تلاش می‌کنند اما وعده‌هایی که معمولاً داده می‌شود کل حاکمیت را متعهد می‌سازد و به همین دلیل این ذهنیت ایجاد می‌شود که سیاستمداران حق دارند چه نوع وعده‌هایی بدهند؟ در مقابل سیاستمداران حق ندارند چه نوع وعده‌هایی بدهند؟ اینکه سیاستمداران حق دارند چه وعده‌هایی بدهند و چه وعده‌هایی ندهند تابعی است از اینکه نقش دولت در اقتصاد را چه بدانیم. آیا دولت حق دارد در هر امری دخالت کند؟ مثلاً آیا دولت حق دارد تعیین کند افراد در خانه لباس چه رنگی بپوشند؟ بی‌تردید همه می‌گویند که دولت چنین حقی ندارد. از سوی دیگر آیا می‌توان جامعه‌ای بدون حضور دولت را تصور کرد؟ ما چنین وضعیتی را در برهه‌هایی از زمان در کشور همسایه خود عراق و حتی افغانستان شاهد بودیم و قطعاً کسی به این امر مایل نیست و کسی نمی‌خواهد همان تجربه تلخ در ایران نیز تکرار شود. پس باید سوال کنیم که عرصه مشروعی که دولت باید در آن مداخله کند چیست و تا کجاست؟

۸-۱- عرضه خدمات عمومی

در گذشته‌های دور دولتها تقریباً هیچ نقشی در اقتصاد نداشتند. دولتها توسط جنگ‌سالارهایی اداره می‌شدند که بر رقبای خود فائق می‌آمدند. آنها به واسطه قدرت برتر خود از مردم پول می‌گرفتند و آن را صرف عیش و نوش و تامین مالی اطرافیان و نیروهای مزدور خود می‌کردند. گاه این دولتها گام فراتری برداشته و مثلاً برای حل و فصل اختلافات مردم دادگاه ایجاد می‌کردند و یا در حفظ امنیت در برابر دزدها و راهزنها به اقداماتی دست می‌زدند. هرچه تاریخ جلوتر آمده و اقتصاد جوامع مدرن‌تر شده است نقش دولتها نیز بیشتر شده است.

به جاست که از خود پرسیم چه اموری هستند که مردم خود قادر به انجامش نیستند و لازم است دولت در آنجا وارد شود. بنابه فرض کالاها و خدمات مختلف را مردم به شکل فردی، شرکتی یا سازمانی عرضه می‌کنند و چون بین آنها رقابت ایجاد می‌شود تلاش می‌کنند آن را به کم‌هزینه‌ترین روش و به بهترین کیفیت عرضه کنند. روشن است که نفع این قضیه

متوجه مصرف‌کنندگان می‌شود و چون هر کس مصرف‌کننده انبوه کالاها و خدماتی است که خودش قادر به عرضه آنها نیست، رفاه جامعه از این طریق افزایش می‌یابد.

این امر در مورد طیف وسیعی از کالاها و خدمات صادق است اما محدود کالاها و خدماتی هستند که در دانش اقتصاد به آنها کالاهای عمومی گفته می‌شود ولی مفهوم آن به خدمات عمومی نزدیک‌تر است. کالاهای عمومی اموری هستند که بخش خصوصی یا نمی‌تواند آنها را عرضه کند و یا عرضه بخش دولتی بر عرضه بخش خصوصی ترجیح دارد. از جمله این قبیل کالاها و خدمات عمومی می‌توان به بهداشت عمومی، امنیت عمومی، هوای پاک و نبود ترافیک و اموری از این دست اشاره کرد. این نوع کالاها و خدمات عمومی را بخش خصوصی نمی‌تواند عرضه کند زیرا نمی‌توان بخشی از مردم که هزینه‌اش را نداده‌اند از بهره‌مندی از مزایایش محروم کرد^۱. لازم است دولتی وجود داشته باشد تا خود ارتش و پلیس، وزارت بهداشت، پلیس راهنمایی رانندگی، سازمان حفاظت از محیط زیست و امثالهم را ایجاد کند.

۸-۲- نظارت بر بازارها

مردم در مورد کالاها و خدمات ساده شناخت نسبتاً خوبی از کیفیت آنها دارند. مثلاً وقتی میوه می‌خرند خوب آن را واری می‌کنند که لکه و گندیدگی نداشته باشد. وقتی پیراهن می‌خرند مراقب هستند که جنس و کیفیت دوخت آن با قیمت پیشنهادی تطبیق داشته باشد. لذا در مورد بسیاری از کالاها لزومی به دخالت دولت نیست و مردم با اتکا به قدرت تشخیص خود کالای خوب را از کالای بد فرق می‌گذارند و با خرید کالای خوب، تولیدکننده کالای بد را تنبیه می‌کنند. اگر افراد احیاناً اشتباه هم بکنند زیان بزرگی متوجه آنها نمی‌شود.

در مورد کالاهای پیچیده وضعیت فرق می‌کند. وقتی آدمی به رستوران می‌رود واقعاً نمی‌داند که از چه گوشتی کباب درست می‌شود و مقذور نیست که مراجعان به رستوران خود از سلامت اقلام خوراکی پیش از خوردن اطمینان حاصل کنند. یا وقتی شخصی یک وسیله برقی می‌خرد اطلاع ندارد که آیا واقعاً ایمن است یا کیفیت ادعا شده را دارد؟ در این موارد لازم است دولت به عنوان ناظر و تنظیم‌گر بازار وارد عمل شود و به نیابت از مصرف‌کنندگان سالم بودن و انطباق کیفیت محصولات یا خدمات با کیفیت ادعایی را مورد سنجش قرار دهد. به اصطلاح فنی در جایی که عدم تقارن اطلاعاتی بین مصرف‌کننده و تولیدکننده زیاد است دخالت دولت لازم است.

۸-۳- انحصارزدایی

یکی از مصادیق نظارت بر بازار کسب اطمینان‌خاطر از وجود رقابت در بازارهاست. رقابت در بازارها موجب انتفاع مصرف‌کننده می‌شود اما اگر تولیدکنندگان با هم تبانی کنند تا رقابت ضعیف شود آن وقت می‌توانند قیمت‌ها را بالا برده و به زیان مصرف‌کنندگان منتفع شوند. انحصارگران می‌توانند با کاهش تولید موجب شوند جنس در بازار کم شود و به طور طبیعی قیمت آن بالا رود. آن وقت مردم مجبور می‌شوند پول بیشتری بابت محصول بپردازند و نهایتاً سود انحصارگران به شکل غیرمستعارفی زیاد می‌شود. در این موارد وجود دولت ضروری است تا در برابر ایجاد تبانی ایستادگی کند و مراقب باشد تولیدکنندگان رفتارهایی نکنند که بازارها از وضعیت رقابتی دور شوند.

^۱ این ویژگی در کتابهای اقتصادی «استثناپذیری» نام گرفته است.

۸-۴- تنظیم اثرات بیرونی

افراد در فعالیت اقتصادی به دنبال کسب سود خود هستند و کاری ندارند که کسب‌وکار آنها چه تاثیری بر دیگران بر جا می‌گذارد. ممکن است نفع کسی در این باشد که در نزدیکی سرای سالمندان یک کودکستان ایجاد کند. قطعاً وجود یک کودکستان با انبوهی از کودکان پر سروصدا مخل فعالیت سرای سالمندان می‌شود و موجب می‌شود کسی پدر و مادر پیر خود را آنجا نگذارد و افراد مقیم هم شاید آنجا را ترک کنند. گاه خود افراد می‌توانند در مورد این مسائل با هم کنار بیایند ولی در اکثر مواقع این امر ممکن نیست. در اینجا باز دخالت دولت لازم می‌شود که بررسی کند چه مداخله‌ای لازم و مفید است؟ اگر اثر بیرونی منفی است آیا بهتر است دولت بر ایجادکننده آن مالیات ببندد تا رفتارش را اصلاح کند؟ مثلاً در مورد شرکتی که آلودگی زیادی به جامعه و همسایگان وارد می‌کند شاید بهتر آن باشد که بر میزان آلودگی ایجاد شده مالیات بسته شود و هرچه آلودگی بیشتری ایجاد کند مالیات بیشتری بپردازد تا مجبور شود فناوری کمتر آلاینده‌ای به وجود آورد.

۸-۵- ایجاد زیرساختها

توسعه فعالیت بخش خصوصی نیازمند وجود زیرساخت است. به عنوان مثال ممکن است بخش خصوصی بخواهد سرمایه‌گذاری کند و معادنی را کشف و استخراج نماید. این امر وقتی امکان‌پذیر خواهد بود که جاده و یا خطوط ریلی وجود داشته باشد که بتواند مواد استخراج‌شده را به مقاصد موردنظر برساند. چون کاربری اختصاصی از جاده و ریل توجیه اقتصادی ندارد این وظیفه دولت است که زیرساختها را به وجود آورد. وقتی دولت زیرساخت ایجاد می‌کند بخش خصوصی از وجود آن استفاده کرده و سرمایه‌گذاری در اقتصاد را بیشتر می‌کند. رونق بیشتری که به این واسطه در اقتصاد ایجاد می‌شود مطلوب دولت است و حتی موجب می‌شود درآمد مالیاتی دولت افزایش یابد و به این شکل غیرمستقیم ایجاد زیرساختها توجیه اقتصادی نیز پیدا کند.

۸-۶- حمایت‌های رفاهی

یکی از وظایف دولت تلاش برای حمایت از اقشار ضعیف و بهبود برابری در جامعه است. بی‌تردید اقشاری هستند که بدون حمایت دولت به ورطه فقر شدید فرو می‌غلطند. نمونه آن افراد بی‌سرپرست، معلولان شدید و سالمندان فاقد پس‌انداز هستند. دولت این حمایت‌های رفاهی را در دو قالب پرداخت نقدی و پرداخت غیرنقدی انجام می‌دهد. پرداخت نقدی به دو شکل یارانه نقدی و بیمه اجتماعی بازنشستگی انجام می‌شود. مقصود از پرداخت غیرنقدی عرضه دولتی خدماتی مثل درمان، آموزش و یا تامین مسکن، کالابرگ غذا و اموری از این دست است.

۸-۷- دولت قوی یا دولت ضعیف

حال که وظایف دولت بیان شد می‌توان دولتها را بر حسب قوت و ضعف در انجام این وظایف دسته‌بندی کرد. هر چه دولتی بتواند این وظایف را با قدرت و کیفیت بهتر انجام دهد دولت قوی‌تری خواهد بود. روشن است که دولت قوی لزوماً دولت بزرگ نیست! می‌توان دولتی کوچک اما کارآمد و همچنین دولتی بزرگ اما ناکارآمد داشت. اما اگر دولتی مثلاً به دلیل کمبود منابع مالی نتواند این وظایف را به درستی انجام دهد، دولتی ضعیف خواهد بود. منظور از این صحبت این



است که فی‌المثل آموزش و پرورش دولتی وجود دارد اما چون دولت نمی‌تواند حقوق کافی به معلمان پرداخت کند معلمان انگیزه ندارند تا در ساعات رسمی به شکل درست و مناسب تدریس کنند.

۸-۸- شکست دولت در برابر شکست بازار

عمده مواردی که در بالا نام برده شد یعنی کالاهای عمومی، انحصارات، اثرات بیرونی از جمله مواردی هستند که اصطلاحاً شکست بازار نامیده می‌شوند. منظور از این تعبیر این است که بخش خصوصی نمی‌تواند در این موارد عملکرد رضایت‌بخش و مطلوبی داشته باشد و مداخله دولت ضروری است. اما در عمل دیده می‌شود که دولت انگیزه کافی برای عملکرد موثر ندارد. دیوان سالاران پیوسته به دنبال افزایش مخارج اداری دولت هستند و موجب می‌شوند هزینه هر اقدامی توسط دولت به مراتب بیشتر از هزینه همان اقدام در بخش خصوصی شود. گروه‌های ذینفوذ به دولت فشار وارد می‌کنند تا عملکرد دولت به جای آنکه در جهت اهداف یادشده باشد در جهت منافع آنها قرار گیرد. مجموع این عوامل و عواملی از این دست موجب شده‌اند تا مفهوم شکست دولت در برابر شکست بازار مطرح شود. معنای این سخن این است که اگرچه بخش خصوصی در موارد یادشده دچار مشکل است اما عملکرد دولت نیز در این عرصه‌ها بی‌نقص نیست و ای بسا مشکلات عملکرد دولت به مراتب بیشتر باشد.

۸-۹- دولت در ایران

اینک با در نظر گرفتن نکات نظری فوق مناسب است به وضعیت دولت در ایران پردازیم. اگرچه انتخابات ریاست‌جمهوری مجالی برای انتخاب دومین شخص سیاسی کشور است، اما شخص منتخب درعین حال که دومین شخص سیاسی کشور خواهد بود رئیس دولت نیز هست یعنی انتظار می‌رود بتواند دستگاه‌های اجرایی دولتی را مدیریت کند. در نتیجه رئیس جمهور علاوه بر کارکرد سیاسی یک کارکرد اجرایی نیز خواهد داشت و آن مدیریت تیم اجرایی دولت است.

دستگاه‌های اجرایی در ایران بسیار زیاد و گسترده هستند و اینها تنها بخشی از نهادها و سازمانهای وابسته به حکومت به شمار می‌روند. تعداد این دستگاه‌های اجرایی آنقدر زیاد است که اگر رئیس‌جمهور هر روز را به دیدار با یک بخش خاص اختصاص دهد همه سال برای ملاقات با همه آنها کفایت نخواهد کرد. از همین جا مشخص می‌شود که ساماندهی نظام اجرایی دولتی در وهله اول و سازمانهای حکومتی در وهله دوم از اولویتهای هر رئیس‌جمهور در ایران است اما هر رئیس‌جمهور همین که وارد عمل می‌شود چنان با انبوه مسائل فوری روبرو می‌شود که رسیدگی به این مسائل کلیدی را به آینده نامعلوم موکول می‌کند. نتیجه این وضعیت موجودیت بزرگی است که به اسم دولت یا نهادهای حکومتی شناخته می‌شود.

دلیل بزرگی نهاد دولت در ایران تفکراتی است که سالها چنین القا می‌کردند که پیشرفت به سمت توسعه منوط به مداخله و حضور پررنگ دولت است. هر کس به هر بهانه‌ای سازمان و تشکیلاتی به راه انداخته و افرادی را استخدام کرده و بودجه‌ای را در کتاب پر حجم بودجه گنجانده است. صرف نگاه به کتاب بودجه هر سال کافی است تا آدمی سردرد بگیرد و حوصله نکند آن را ادامه دهد.

بعدها نیز که نگاه بدبینانه به بخش خصوصی به آن افزوده شد و این دیدگاه شکل گرفت که اصولاً نباید کاری در اقتصاد انجام شود مگر آنکه مجوزی از یک یا چند دستگاه دولتی گرفته شود. این تفکر موجب شده تا انبوه نهادهای موجود با ایجاد موانع برای وجود خود فلسفه‌ای خلق کنند. امضاهای طلایی از آنجا خلق شد که این مجوزها آنقدر سخت داده می‌شود که گرفتن آنها قیمت می‌یابد. گاه این مجوزها (نظیر سردفتری) به شکل ارثیه به نسل بعد داده شده تا آنها بتوانند آن را به متقاضیان کسب‌وکار به فروش برسانند. امروزه که نسل جوان می‌خواهد وارد کار و فعالیت شود و رونق اقتصادی به اولویت ملی تبدیل شده مطالبه عمومی بر هم زدن این بازی است. به جای اینکه مجوزدهی فلسفه اصلی دستگاه‌های دولتی باشد باید فرض بر این شود که هر کس بخواهد کسب‌وکاری راه بیندازد بتواند این کار را انجام دهد و تنها کافی باشد که ثبت و اطلاع‌رسانی قانونی انجام دهد. کشور گرجستان نشان داد که تحقق این امر در یک زمان کوتاه، شدنی است و حرکت به سمت آن آرمانی دست‌نیافتنی نیست.

فلسفه دومی که دیوان سالاری دولت را شکل داده توزیع رانت است. در گذشته به عناوین و بهانه‌های مختلف برای برخی دارندگان مجوز رانتهایی به شکل ارز ارزان، وام ارزان، زمین ارزان، رایگان و یا مجوز واردات تعریف می‌شد و امضاءهای طلایی به صلاحدید خود تشخیص می‌دادند که آن را به چه کسانی بدهند یا ندهند. امروزه نه دولت آنقدر رانت دارد که بخواهد توزیع کند و نه فایده‌ای بر این امر متصور است. امروزه به تجربه دیده‌ایم که فعالان اقتصادی برجسته بیش از رانت و کمک دولت به وجود محیط کسب‌وکار سالم و رقابتی نیاز دارند. آنها می‌خواهند بتوانند فعالیت خود را با حداقل اختلال انجام دهند.

در کشورهای توسعه‌یافته اگرچه برای شروع فعالیت اقتصادی موانع کمتری ایجاد می‌کنند بر فعالیت اقتصادی پس از شروع نظارت انجام می‌شود. گاه این نظارت از این جهت است که محصولات ایمنی لازم را داشته و شهروندان در اثر استفاده دچار آسیب نشوند. گاه نظارت به این معناست که فعالان اقتصادی انحصار ایجاد نکنند و علیه منافع مصرف کنندگان تبانی نکنند. همچنین نظارت پابرجاست تا حقوق مالکیت حفظ شود و در عرضه محصول تقلب صورت نگیرد و از بی‌اطلاعی مصرف‌کننده سوءاستفاده نشود. متأسفانه در ایران بیشتر تمرکز دستگاه‌های اجرایی بر مجوزدهی است و نظارت و تنظیم‌گری به این معنی کمتر صورت می‌گیرد. گاه مداخلات دولت نظیر قیمت‌گذاری به اسم نظارت انجام می‌شود که آسیبهای آن پیش از این گفته شد.

با این توصیفاتی که گفته شد مشخص می‌شود که دولت باید کوچک شود به این معنی که دستگاه‌هایی که فلسفه وجودیشان منتفی شده برچیده شوند. همچنین دستگاه‌های موازی ادغام شوند تا در هزینه‌های آنها صرفه‌جویی شود. در عین حال لازم است دولت تقویت شود به این معنی که بتواند وظایف خود را با کیفیت بهتر انجام دهد. مثلاً صیانت از حقوق مالکیت و الزام به اجرای قراردادهای بدیهی‌ترین وظایف دولت است. اگر رسیدگی به شکایتها در قوه قضائیه خیلی طول بکشد و یا با فساد همراه باشد، دولت نتوانسته این کارکرد ضروری را داشته باشد. امروزه مشخص شده که هرچه صیانت از حقوق مالکیت بهتر انجام شود، در بلندمدت احتمال رشد و توسعه کشور بیشتر می‌شود.

یکی از تفکرات رنج‌آفرین آنست که تصور می‌شود وظیفه دولت ایجاد اشتغال است! تردیدی نیست که دولت وظیفه دارد سیاست‌هایی به کار گیرد تا در اقتصاد شغل ایجاد شود اما این به آن معنی نیست که دولت به جایگاهی برای اشتغال زیاد تبدیل شود. رشد اشتغال دولتی نه تنها مطلوب نیست بلکه مخرب است زیرا هرچه هزینه‌های جاری دولت بیشتر می‌

شود، منابع کمتری برای هزینه‌های عمرانی باقی می‌ماند. هرچه هزینه‌های عمرانی بیشتر باشد زیرساخت‌های بیشتری ساخته شده و راه برای توسعه کسب‌وکارها بازتر می‌شود.

پدیده دیگر دولت بنگاه‌ها و شرکت‌های دولتی است. دولت در ایران از وظایف اصلی خود دور شده و در فعالیتهایی وارد شده که جزو فعالیت بخش خصوصی است. تولید بیسکویت، موزاییک، مواد خوراکی، لباس و ... نمونه‌هایی از فعالیت‌هایی است که شرکت‌های دولتی در آن مشغولند. از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری انتظار می‌رود تا در مورد شرکت‌های دولتی بازاندیشی کنند. اگر این شرکت‌ها رقیب بخش خصوصی هستند باید هرچه سریعتر واگذار شوند تا رقابت منصفانه شود و رانت بخش دولتی موجب زیان فعالیت بخش خصوصی نشود یا فعالیتهای زیان‌ده این شرکت‌های دولتی متوجه دولت نشود. خصوصی‌سازی سالم از جمله مطالبات بخش خصوصی از دولت در مورد شرکت‌های دولتی است.

اشکالاتی که تا این‌جای کار در مورد وضعیت دولت در ایران و کارکردهایش گفته شد تا حدود زیادی ناشی از وجود درآمدهای نفت در کشور است. درآمد آسان و سهل‌الوصول نفت موجب شده تا بدنه دولت تناسبی با مأموریت‌هایش نداشته باشد و کارکردهای دولت متفاوت از آنچه باشد که در نظریه دولت باید انجام دهد. این به معنی آن نیست که وجود درآمد نفت فی‌نفسه نامطلوب است بلکه به معنی استفاده نادرست از این درآمد خدادادی است. برخی کشورها توانسته‌اند وجود این درآمد نفت را به اهرمی برای حرکت سریعتر اقتصاد به سمت توسعه تبدیل کنند. امید است تجربه تحریم و رهایی نسبی اقتصاد ایران از درآمد نفت زمینه‌ای ایجاد کند که اقتصاد ایران نیز بتواند استفاده شایسته‌ای از درآمد نفت در جهت رشد و توسعه اقتصادی داشته باشد.

نبايدها (راه‌حل‌های رنج‌آفرین)	بايدها (راه‌حل‌های گنج‌آفرین)
• بزرگ کردن دولت • فداکردن بودجه عمرانی در پای بودجه جاری • امضاءهای طلایی • بهبود اشتغال با استخدام بیشتر در دولت و شرکت‌های دولتی و یا خصوصی	• سازماندهی ساختار دولت و حذف سازمانها و نهادهای موازی • خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی یا واگذاری مدیریت آنها به بخش خصوصی • کاهش مجوزهای فعالیت برای شروع و افزایش نظارت بر عملکرد پس از شروع

